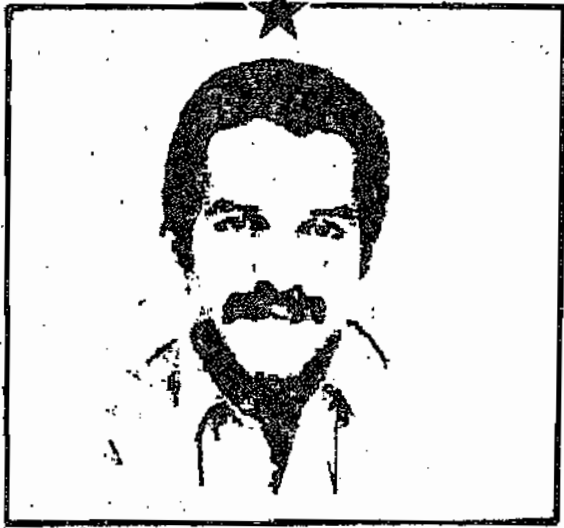


حقیقت

شماره ۱۱۴ ۱۲ فروردین ۱۳۶۰

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد / در بیم ز صاحبان دینیم نشد
ای جان فدای آنکه پیش دشمن / تسلیم نمود جان و تسلیم نشد



در رنای

رفیق شهید قاسم صراف زاده

رفیق ابوالقاسم صراف زاده عضو کادر رهبری اتحادیه
کمونستهای ایران در راه جبهه جنگ شربت شهادت

نوشتید

با بیان سال ۱۳۵۹ مصادف شد با حراجا نکا و شهادت رفیق عزیزمان قاسم صراف زاده، عضو کادر رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران، عموستا دفاومت خوب و یکی از سخنرانان سازمان

سرمقاله

سال ۱۳۶۰ چه سالی است؟

اما در بینا نات نوروزی
خوبی سال را سال عظوفت
ورحمت و حکومت قانون خواند.
بعبارت دیگر حکم جاری
در سال با حکم جاری در سال
گذشته، که سال نظم و انضباط
و گذاشته بود، مفسداری
با بد نظارت کند. البته این
تغییر حکم نه به این خاطر است
که با سال نظم و انضباط
ایشان حاصل گشت بلکه دقیقا
به این خاطر است که حکم بیار
سال قابل اجرا نبود و نتیجه
ای از آن حاصل نگشت. در
نتیجه حالا بنظر ایشان چنین
است که بلکه با عظوفت و رحمت
بر کبیر حکومت قانون یعنی
طبی " قانون اساسی" بتوان
به نتیجه رسید (همچنین نگاه
کنید به بیاسیه ایشان در ۲۵

اسفند ۵۹)
طبعاً فشار سیاسی سردم
و خطراتی را از زبان ایشان، که
با شهیدتفا دهی درون قدرت
جا که زمینه و وسعت زیادی
گرفته، و همچنین ملاحظات
جنگ، در این تغییر حکم تاثیر
آسانی داشته است. لیکن
بدیده، ما این حکم حریم قابل
اجرا نسبا دشوار نتیجه ای
بدست ایشان نخواهد داد.
زیرا قانون مبارزه طبقات
و قشرها و رای همه، قانونی است
و احکامی که در نتیجه، کارکرد
این قانون و از طرف طبقات
و قشرهای مختلف المعافع
دارد ما در می شود به نظم و
امنیت دلخواه سال گذشته
میدان میدهد و اینکه جاسی
بقیه در صفحه ۲

پیام رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران به مناسبت شهادت رفیق قاسم صراف زاده

- ۵- قاسم شهید شده (پیام همسر قاسم ۱/۱/۱۳۶۰)
- ۷- پیام عذر قاسم (۱/۷/۱۳۶۰)
- ۷- قاسم، قاسم، قاسم
- ۷- شعر برای عذر
- ۸- پیام همسر قاسم (۱/۷/۱۳۶۰)
- ۱۰- پیام یاران قاسم از جبهه های جنگ جنوب
- ۱۱- پیام یک گود نشین
- ۱۲- ناله راه رچند می خواهم که آسان تر کنیم

سال ۱۳۶۰ . . .

بقیه از صفحه اول

رحمت و عطفی که تا صل
شد کرده و همگان را راضی کند
بانی میگذارد.
بدیده، ما سال جاری سال
تعیین تکلیف است. هم

دشمنان داخلی و خارجی مردم
در صد تعیین تکلیف خواهند
آمد و هم آنکه مردم چاره‌ای جز
تعیین تکلیف ندارند. مشت
گروه کرده‌ای که در ۱۴ اسفند
سال گذشته در تهران علیه
دیکتاتور حوزی حزب منحوس و
عوامل چاقا رو کودتاچی آن
به آسمان برخاست چاره‌ای
ندارد که در سال جاری فرو آید
و بر فرق این علف هرزه‌ساز
خوره‌های بی شرم و حیای انقلاب
عظیم ۱۳۵۷ ایران محکم بگوید.
آنهائی که میخواهند راه‌شاه
مطلوب و معدوم را در پیش گیرند
وزمینه کشتار آزاد بخواند همان
وتوده‌های انقلابی و تسلیم

کشور به ابرقدرتها را فرا هم
کنند، قطعا و حتما با یدنا بود
شوند، و چنانچه مردم تصاد
کنند و خوش بینی انقلابی خویش
را حفظ گردانند، نا بود خوا
هندند. جز آن همه سرارت
و بدبختی و با زگشت همه، پستی
ها، ردالت‌ها، وطن فروشی
ها و جنايات گذشته خواهد بود.
جز آن، چون نیک میدانیم
اینجا بدینسان و بدین سادگی
قادر به غلبه، کامل و تشییست
حاکمیت خویش نیستند، چنان
هرج و مرج و جنگ و فحطی و نا
امنی و تفرقه‌ای ایسران را
فرا خواهد گرفت، که دیکتاتوری
نظامی چا نجا و زوتجزیه کشور

شقوق دیگر آنهاست
ما به مردم ایسران
و عده هیچگونه رحمت و عطفیست
و حکومت قانونی را نمیدهیم
جز جنگ با دشمنان آزادی
و استقلال ایران و تمام سختی‌ها
وزجرها و قرباندهای دره آلودی
که چنین جنگی پیش میسازد.
چهارم مردم بنوع دیگری بیبا
ندیشند و برای بدتر از اینها
آماده نشوند، غول خون آشام
دیکتاتور و فاشیسم به سراغ
همه خواهد آمد و دستهای
کینه توز ابرقدرتها جنوب و
شمال، که مترصد استقام
از ایران انقلابی انبند،
بر کشور ما چیره خواهد گشت.

آیا متخلف به ملت معرفی و مؤاخذه خواهد شد؟

در چند جای بیانیه امام
در ۲۵ اسفند ۵۹ که طرفین
دعوا و همه جناحها دعوت به
متارکه و حفظ ملح داخلی شده
اند، تکرار میشود که "متخلف
به ملت معرفی و مورد مؤاخذه
قرار میگیرد." ظاهرا منظور
امام از "متخلف" کسی است
که از مفاد این بیانیه و قانئون
ایلی جمهوری اسلامی، که
بگفته ایشان "معیار رد اعمال
نیاهما" است، تخلف کند.
ولی برای یک آدم عادی کوچک
خیالان این تخلفات معنایی
شخص و قابل لمس دارد و برای
اینکه ببیند آیا متخلف به ملت
معرفی و مورد مؤاخذه قرار می
گیرد یا نمیگیرد، به تجربه
فوری جوع میکند.
اولا خود این بیانیه تا
فمن قول و قرار خود میباید شد.
زیرا این بیانیه که در عکسین
العمل به وفایع ۱۴ اسفند
تظا هرات مدحزی مردم انتشار
بمفاده در باره خود این وفایع
شوت میکند و در باره حمله
ما زمانیا گفته چاقا در ان
عرب جمهوری اسلامی به اجتماع
مردم و طرفداری بعدی به فسوه
(قتلای، محلس و هیئت دولت)
ار آنها چیزی نمیگوید. اگر

یک نقشه از پیش تنظیم شده از
قبل از ۱۲ اسفند برای آن روز
و روزهای بعدی برنا معاجرا
میکردند و میخواهند عرویکهای
خودشان را به ریاست جمهوری
برسانند (آقایان روشن سا
هادی) به حال خود را گردید.
بنا بر این قول مستحوی مختلف
و معرفی و مؤاخذه آن قول بی
سیادوسی پشتوانه‌ای است.
بدیده، ما هرگاه امام
مقام روحانست را با لایزال مقام
انسانیت قرار میدهد، سعی
مثلا تصور میکند که معرفی و
مورد مؤاخذه، ملت واقع نشدن
مران حزب و ایادی مداره بند
آنها بمنزله، صره‌ای سکه
روحا سب است و این صریحه
بهر است به اسلایب بخورد
بانه روحاست، هرگز ساد
به اجرای هیچ تک ارسول
و قرارها سب و خواهد بود.

قول قولی معتبر است، پس
چرا در بیانیه یاد شده آثاره‌ای
همه متخلف یعنی چاقا درانی
که حقوق مردم را در ۱۴ اسفند
۵۹ نقض کردند و سه همین قانئون
اساسی موجود هم اعتنائی
نکردند شده و سران و با زمان
دهندگان آنها به ملت معرفی و
مورد مؤاخذه واقع نشده‌اند؟
ثانیا اعتبار یک فصول
بسته به اعتبار قول دهنده است،
و اعتبار یک قول دهنده بسته به
اعتبار افعال گذشته‌اش می
باشد، آیا هیچ مورد در گذشته
هست که "تخلقی" رسیدگی
شده یا شد؟ "تخلقی" معرفی
و به مؤاخذه کشیده شده یا شد؟
ما شیا فتم! همین مورد معروف
شکنجه و قضیه رسیدگی بندان
معیا رومک خوبی است.
آیا قانونی برای
شکنجه زندانین سیاسی در
این قانون اساسی موجود
است و شکنجه قانونی میباشد؟
اگر نیست و شکنجه قانونی نمی
باشد، پس کجا وجه زمان متخلف

حقیقت
از آن
اتحادیه کمونیستهای ایران
بخوانید

پیام رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران به مناسبت شهادت رفیق قاسم صراف زاده

رفیق قاسم از نظر استحکام ایدئولوژیک و خماشل و بیزه اش کم نظیر بود. قاسم در مردم جوشی و پیوند با توده در بین رفیقان ضرب المثل بود. نقش به نفس مردم بسته بود و راستی ماهی شی بود که حیاش در گرو شناگری در این اقیانوس لایزال بود و چه سر مست میشد هر چه عمیقتر میرفت. با ایدازا و سیا موزیم. فلسفه وجودی خود را خدمت به این مردم و شناسا راه انجام این خدمت را در پیوند با خود این مردم بدانتیم.

رفیق قاسم در تجا عت و شها مت نمونه بود. برای او بترس و تزلزل معنی نداشت. شکست تنها نفرت و خشمش را بیشتر میساخت و اراده اش را استوارتر میکرد. قاسم چونان شیشه ای بود که هر چه خورد تر شود تیزتر شود. وقتی حاکم شرع مرتجع آبادان آن بیانهیه گذاشتی را ما در کرد و از همه نیروهای انقلابی خواست که ۲۴ ساعت شهرهای جبهه را ترک کنند. رفیق قاسم در جمع رفقا گفت:

"... تا اینجا ما نیز چون دیگران تنها وظیفه میهن پرستی خود را به مثابه یک انقلابی انجام میدادیم و اینجا است که رسالت کمونیست بودنمان را با یدمدنظر آوریم که به ما حکم میکند هیچ عنوان تعلیم مستبدین نگشند. بقاومت کنیم. با یدیدانیم که میهن و انقلاب ما در خطرات و این ما شیم که باید از آن دفاع کنیم. وگرنه مستبدین را عادت بسیر و ظن فروشی است."

رفیق قاسم یک کمونیست با یدار و اصولی بود. از تسیس باط صمیمانه. رفیق با نیروهای مبارز غیر کمونیست. با فشار بیش در دفاع از مسلک خویش. تلاش بیگوش در آموزش و تطبیق اصول برای خود با شرایط جامعه. استنادگی و استواریش بر مقتضات خویش و بیرحمی و حارنش در مبارزه با خطوط انحرافی از او یک نمونه ساخته بود. قاسم بر اصول هرگز کوتاهی نمی آمد. و ارتباط نزدیک و صمیمی وی روی و رسا با مبارزن غیر کمونیست داشتن از اصول او بود. قاسم هم در سوگ شادروان طالع نشی گریست و هم در پاسخ بدستخط با زبهای مکارم نیز از بی حروشی در توضیح ماتریالیسم دیا لکتیک نوشت. قاسم بر دفاع از اصول خویش تا پای جان ایستاده بود. و تلاش برای جلوگیری از آلوده شدن سرچشمه زلال آرزوین از حشش. کمونیسم. از اصول او بود.

قاسم در مبارزه با انواع گرایش با رویزوسشنی و در و اس آن رویزوسنیم. روشنی - برونئی ایدئولوژی امیرا - لیسمنویای روس و جاسرمان توده شیت در ایران. اربا ماوران این حبش بود. او از هر گونه حیابان و سرکج کاه سگرگوشی میساخت بیری افشای ماهیت این دشمنان طفها و نشان دادن تفاوت بین کمونیستی واقعی رویزوسشنیهای مکار و سوطه گر.

زمانی که تزوریو بیوستی به چهار ا طرف با دس شبا - شوبینگ در سطح جهانی مطرح شد و به یک شکاف دیگر در کمونیستی دامن زد. درون سازمان ما نیز بر سر کمونیستی ما صد کمونیستی بودن این تمیاز در گرفت و

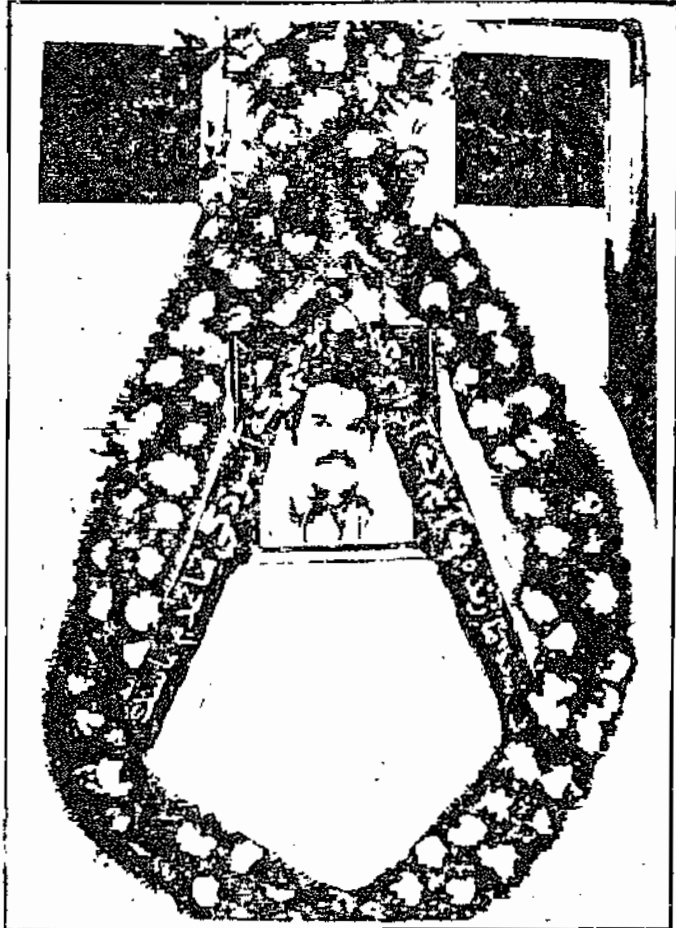
رفیق قاسم صراف زاده عضو کادر رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران شهید شد و جنبش کمونیستی ایران یکی از صادق ترین و فداکارترین سربازان آزادیست داد. رفیق قاسم صراف زاده شهید شد و با شهادت خود پرچم سرخ و همیشه برافراشته بیکا ر خلیقهای مخروم و پروتتا ریای در بند را گلگون تر ساخت. رفیق قاسم صراف زاده عضو کادر رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران شهید شد. و اتحادیه پیمان خود را با طبقه کارگر ایران و تمامی مردمش با خون قاسم مستحکمتر ساخت.

و شهادت قاسم نقطه اوجی بود در بیک زندگی پرتلاش. آرامی شناسا. بویا و تکامل با بنده و پرشمر. شهادت قاسم نقطه اوجی بود در حیات انسانی که بیخا طرانسا نه زیست و بیخا طسر انسا نه رفت. نقطه اوجی بود در حیات انسانی که زندگی خویش را وقف راه کسب آزادی و استقلال برای مردم و میهنش و در تکامل خود و دفاع از آرمان پاک والی خویش. کمونیسم این چراغ هدایت از سنگلاخ عمر تاریکی و ظلم و جهل به فردای روشن و بی تزویر ساخت. قاسم سبیل هیاتی این چنین ارجمند و قابل تقدیس بود.

تجاوز مزدوران بعضی ابرقدرتان به خاک میهن ما انقلاب ما را بر سر یک دوراهی مرگ و زندگی قرار داد و اتحادیه کمونیستهای ایران با حرکت از مبدا اصولی دفاع از انقلاب و استقلال میهن تصمیم گرفت با تمام امکانات خود. دوش به دوش مردم قهرمان در این جنگ شرکت کنند و در این رهگذر بود که رفیق قاسم نیز بعنوان یکی از رهبران اتحادیه به جبهه فرستاده شد. رفیق تمام دوران جنگ را به استثنای چند روز در جبهه مقدم نبرد بود و تا آنجا که امکانات ما. شرایط مناطق جنگی و انحصاری طلبی حکام مرتجع اجازه داد. در کنا ردیگوا عفا و عسواداران سازمان همراه با همه رزمندگان جبهه علیه دشمن غنجا وز و پیدا دگر جنگید. در روزهای خونین و حماسی دفاع از خرمشهر رفیق قاسم جزو جنگجویان صف نخست بود. و سقوط خرمشهر نفرت و کین او را نسبت به امپریالیستها و مزدورشان مدام. و آشناسی که به نام "مکتب" و "اسلام" در جبهه دفاع از میهن اخلال می کنند و وحدت چندان کرد. در نبرد افسانه ای رزجویان جبهه ذوالفقاری رفیق قاسم جزو اولین گروهی بود که به پیشروان متجا وزین بعضی شرافت. و آشناسان درسی آموزنده به آنان داد. رفیق قاسم در این چنین گروه ها شای از تجربه و آرزایش پروریده میشد و آرزوی در تاریخ ۵۹/۱۱/۷ در راه جبهه آبادان در جاده دزفول - اهواز بر اثر شریک شهادت جان فخرانش. جان خود را از دست داد.

و بدین ترتیب انسانی بزرگ. پرشور و آرمان پرست از میان ما رفت. راست این است که چنین انسانها شای تنها قابل ستایش و تقدیر و احترام نیستند. اینگونه انسانها را تنها زنده و بزرگ داشتن یادشان کافی نیست. اینان تنها قوت سمرشق شدن را دارند و با یدازان آن موخت. آری با ید قاسم را و پندگی قاسم امر سمرشق ساخت.

قاسم شهیدان



صحنه‌ای از مراسم تدفین رفیق شهیدان قاسم صراف راده
شنبه ۱۳۶۰/۱/۱

رفیق قاسم از پیشتر از آن مبارزه علیه حامیان این رژیم
ارتجاعی بود. باره‌شی از "رهبران" آنروزی اتحادیه که بدفاع
از این تئوری‌خاسته بودند، به قاسم و شورمبارزان او چشم‌طبع
دوخته بودند. اما قاسم لقمه چربی بود که استخوانی گلوگیر در
خودپنهان داشت. و در این مبارزه درونی منحرفین بهتر از
همه وجود این استخوان را احساس کردند. قاسم در این مبارزه
استوار و اصولی ایستاد. آزمایشی بزرگ را بیروزمندان
گذراند. و نه تنها خود را که بسیاری از دیگر رفقای اتحادیه را
نیز نجات داد.

زمانی که با اشغال لانه جاسوسی و برافراختن موج
امبارزه ضد امپریالیستی در ایران، انحرافات عمیق پاره‌شی
از دستجات درون جنبش کمونیستی مجال بروز یافت. و میسدان
یک مبارزه اصولی در درون این جنبش گشوده شد. باز رفیق
قاسم با توشه‌گیری از خط مشی اصولی سازمان به مبارزه با این
انحرافات برخاست و آنگاه که با تها و زسزدوران یعنی به ایران
این انحرافات به مرحله‌شی خطرناک رسید، و آنروی کمونیسم را
در معرض خطر قرار داد، قاسم به محابا به دفاع از آرمان خویش
و بیرحمانه به جنگ با منحرفین بدنام‌کننده کمونیسم پرداخت.
گروهی کمونیسم را در انظار خلق به وسیله تبلیغ برای متجا
وزین یعنی تبدیل کردند. و در اینجا دیگر کوتاه آمدن، نه تنها
به معنی خیانت به انقلاب و استقلال میهن که به معنی خیانت به
آرمان و معتقدات خویش نیز بود. و قاسم هل این حرفها نبود.
مبارزات قاسم علیه انحراف چپ نمایی شایع در جنبش کمونیستی
یکی از دستاوردهای ارجمند خیانت‌گوناها ما پرشمارا و بود.

قاسم در هر دو میدان اندیشه و عمل امتحان خود را داد. در
هر دو میدان اندیشه و عمل آموخته و سرمشق شد. و اتحادیه کمو
نیستهای ایران افتخار داران که چنین انقلابی کمونیستی را در
مکتب خود پروریده است.

رفیق قاسم در سال ۱۳۵۰ به جنبش دانشجویی خارج از کشور
جلب شد و با توانائی و لیاقت ویژه‌شی که داشت به سرعت مراحل
نگام را پیمود. او بزودی به یکی از رهبران جنبش دانشجویی
تبدیل شد و دبیر کنفدراسیون آخیا گردید. در بهار و کوتاه
آزادی بعد از قیام، رفیق یکی از مبلغین بلندی سازمان شد و
این وظیفه را تا آخر به عهده داشت. با تشکیل "ستاد" رفیق
مسئول این سازمان شد و پس از آن به ترتیب مسئول سازمانهای
دموکراتیک اتحادیه، عضو هیئت مسئولین و عضو کار در رهبری
اتحادیه کمونیستهای ایران و با آغاز جنگ و شرکت اتحادیه در
آن، عضو ستاد جنگ جنوب و عضو ستاد مقاومت آبادان گردید.

رفیق قاسم بی تردید گرمی‌اند در حل مشکلات آینده ما و در
حیوی برای همه کمونیستهای ایران میبود. اینرا گذشت
تا بناکش نشان میدهد. و ما امروز چنین رفیقی ارزنده و عزیز را
از دست داده ایم.

رفیق قاسم بدنیال شهادی گرانقدر و افتخار آمیز
اتحادیه، رفقای عضو و هواداران، اسکندر قنبرزاده، داریوش مایر،
ناصر توفیقیان، حسین فاضل، گلک روبا مدرسی، صلاح الدین

شمس برهان، علی و شهرام امینی، سادرجا مراد بیور، محمد
گرگ پور، عبدالرفا صادقی، عبدالله منجی، سادرامانی، محمد امین
اسدی و رحیم تحویلی و سیدجمال کاروان همه شهیدای حلسی روان
شد. و بی تردید کاروان این شهیدان تا سرانجامی کامل طلسم و
سیداد، تارهای کامیاب میهن و خلق و باسحق کامل آرمان مقدس
قاسم همچنان در حرکت خواهد بود. چرا که اس کاروان، کاروان
وزم بترست محروم علیه سیدان گران جها حواری است. اس کاروان
کاروان بیگاری آمان طبعه، کارگردان راههای شترسار همه
فقد و سندهای ناآسانی است. اس کاروان کاروان مبارزه و
بیشرف و نگامی اس کاروان سمناست. قاسم از جمله اس
کاروان است. شهادت رفیق قاسم راه حلاوه‌اش به همه
رفقا اعما و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران و به تمامی
کمونیستهای ایران نزدیک و بعد از آن به دشمنان سوسیالیستی
گوشیم. و سار دیگر بکرار و با کد می‌کنم که: اگر ما و اس
متردن سراسول، اگر ما و اس هواداران ما در به خلق اگر ما و اس
سارشان سوسیالیستمان مردم و اگر ما و اس سکا دشمنان
سلاح، در خون خود در غلظیدن اس. سکا اعما و هواداران
اتحادیه کمونیستهای ایران... هر آن آماده بردا حاس
تا و اسند. رفیق قاسم سرجان خود را در راه اس عهد و سمان داد.

اتحادیه کمونیستهای ایران - ۱۳۵۹/۱۲/۲۶



قاسم شهید مثل

ادامه از صفحه اول

رفیق قاسم جز اولیین
اعضا که در رهبری سازمان
بود که همراه ما با اعضا و
هواداران سازمان رهسپار
جبهه های نبرد با متجاوزین
بعثی شد. قاسم در با انجام
رسائیدن وظایف جدید خود
زندگی و جانش را فدا کرد، لیکن
شرف کمونیسم و خط مشی
مارکسیستی - لنینیستی در
جنبش خلقمان را زنده کرد. او
همراه با سایر رزمندگان که
از شهرهای مختلف کنوریمسوی
جبهه های جنگ می شناختند،
وظیفه ستیج دفاع از استقلال
میهن، دموکراسی و خط مشی
کمونیستی را بعهده گرفت و یک
دم از کوشش و تلاش خستگی ناپس
پذیرد ریخ شورزین شد.
اوایل بهمن ماه بود که
برای چند روزی به تهران باز
گشته بود، مجددا درم بهمن ماه
پس از وداع با همسر و کودک و
رفقايش تهران را بمقام
جبهه آبادان ترک گفت، و این
آخرین سفار او آخرین شرکت او
در جبهه نبرد با دشمنان آزادی
و بشریت بود.
تنها پس از گذشت ۵۰ روز
از آخرین سفار او به جنوب
دشمنان جستجوهای طولانی نیا
لاخره جنازه او در یکی از سردخانه
غای دزفول ستوان شهید
مجهول الهویه ای پیدا شد.
خبرشهادت قاسم عزیزمان
مانند رعدی در میان رفقا و
دوستانش و بالاخره در میان
خانواده اش مداخله کرد.
همه با ناباوری میگفتند:
قاسم شهید شد!
یکی دوروز گذشته بود
که دسته دسته از دوستان و رفقای
قاسم به منزل پدری قاسم
وارد میشدند. حیاط منزل مملو
بود از کسانیکه قاسم را می

مفرا هبما یا ن می پیوستند
و همصدایا سایرین شعار ملی
دادند.
قاسم در مقبره اش به
خاک سپرده شد، بعضی گلرخی
جماعت دیگر ترکیده بود، همه
میخواستند یکبار دیگر بنیلا او
وداع کنند، آخر قاسم برایشان
یک فریاد معمولی نمود، آنها یک
آموزگار، یک هم غم و هم سرد
خود را از دست داده بودند، بسا
سرود آزادی "سکوت بغض گریه
فته جماعت درهم شکست، همه
بکدل و یکدم میخوانند آن زمان
که بنهادم سربای آزادی ۲۰۰
فصل قاسم میکروفر
را در دست گرفت و با صدای
رسان و وطن افکن، از قاسم
از راه و عزم او یاد کرد و چنین
گفت:

قاسم شهید شد.

قاسم دیگر در میان ما نیست

اورفت!

با ورکردنش خیلی مشکل است. سخت است قبولاندن این
واقعیت بخود. سخت است با ورکردن اینکه دیگر صدای قاسم را
نخواهیم شنید. سخت است با ورکردن اینکه آن همه شور و هیجان،
آن همه آتش که در وجودش نهفته بود، بسا موشی گواشیده است.
سخت است با ورکردن اینکه دیگر قاسم را نخواهیم دید تا برای
ما از دلاوریها و رشادت های دلاوران جبهه نبرد سخن بگوید،
سخت است با ورکردن اینکه عشق مرده است. آری خیلی سخت و
چانگه است. "قاسم مرده است؟" یا ورکنیم؟ نه نه!
قاسم مرده است. قاسم زنده است. قاسم را در کوی چینه و
بازار خواهد یافت. قاسم را در کار و کوشش و مجاهدت آن زحمت
کشی که قاسم بخاطر آرمان رهائی اش جان باخت، زنده خواهد
یافت. قاسم را در فریادهای بسا و خشم آکین مردم حی و حاضر
خواهد یافت. قاسم را در غریب و ملل های رزمندگان جبهه
نبرد آوار جوان خواهد یافت.
قاسم مرده، قاسم زنده است. قاسم در کارخانه ها که
کار و کوشش و تلاش موج میزند، زنده است. قاسم در کشتزارهای
نیین عزیزش که سرسبزیشان، احتیقات و بردباری سبب مری
طلبند، زنده است. قاسم در دست های بسا محکم جویده، شور
ستان فریاد آزادی و استقلال بر میدهد. قاسم در آبادان بنا
وم و قهرمان، در در فلول ماتم زده ولی همور رسیده و مساموم،
قاسم در جوش و خروش آتشین مردم ایران زنده است. قاسم در
پرواز پرندهگان همش زنده، انقلاب ایران، زنده است. قاسم
پرنده ای بود که هنر خوب پرواز کردن را از مردمش فرا گرفت.
پرواز زنده است. این قاسم زنده است. قاسم پرنده، بسا
پروازی بود که به عمرش اعلی یورش بود، تا اوج شهادت. و بدین
سان پرنده، ما جا و داده زنده خواهد ما

* * *

قاسم در اردیبهشت ۱۳۲۹ سدا آمد و فقط ۳۰ سال
زندگی کرد. هموز خیلی جوان بود که شهید شد. اما انقلاب همسور
خون تازه خون لاله های جوان اس منهن را طلب میکند. و لسی
خدمات شهیدای انقلاب را، بسا عددا سا انها مسومان اس سدا ره
گرفت، هرگز مسومان!



قاسم نینیل نسل

آنها کارهای بسیاری در زمان کوتاهی انجام میدهند که بسیاری از ناخام در مدتها سال قادر به انجامش نیستند. قاسم و هیئت شهادت را با تعداد سالهای زندگی اش نمیتوان محک زد، او را فقط با کیفیت و آلی زندگی اش میتوان شناخت. زندگی اش کوتاه و پربار بود. و مصداق این گفته است که:

زندگی نکن برای مردن، بمیر برای زنده ماندن
قاسم در سال ۱۳۵۰، هنگامیکه در خا رج یک دانشجو بود، قدم به عرصه جنبش صدریم شاهی گذاشت. در اثر روحیه بی نظیر انقلابی اش، ایمان و ایثار فوق العاده اش به آرمان انقلاب، کوشش ها و تلاش های خستگی ناپذیرش، قاطعیت برجسته اش، به زودی به یکی از رهبران جنبش دانشجویی خارج ارتقاء یافت. با اوج گیری انقلاب ایران، قاسم خود را به ایران رسانده تا در کنار عزیزترین عزیزانش، در کنار آنها ایستد که قلب پرمهرش فقط برای آنها می تپید. در کنار مردم ستمدیده و محروم ایران، به مبارزه ادامه داد.

قاسم از اولین روزهای جنگ تحمیلی و تجا وزکا رانسه اش را برمی داشت، به جبهه های نبرد انقلابی و میهنی در آنجا می ایستاد. شناخت تا در کنار رزمندگان و دلاوران که عاشقانه برای میهن و آزادی می جنگیدند، جان نثار می کردند. به مبارزه انقلابی اش ادامه داد. قبل از آخرین شناختش بسوی جبهه های نبرد، بسوی شهادت، گفته بود که:

"مردن در این جنگ واقعا افتخار است."
قاسم به این آرزوی انقلابی و به این افتخار وادانه شد. شهادت یافت، و اگر غیر از این گونه می مرد، شگفت انگیز و حسرت آور بود.

از آنها که از نزدیک او را می شناسند، درباره روحیه انقلابی اش، درباره قاطعیت و شجاعتش تا پذیرش سزای سالیانی در لای انقلاب، درباره مهری و عشقی که در وجودش به شونده های مردم موج میزد، درباره ژرفای بینش انقلابی اش، درباره شجاعت و شورش، درباره از خودگذشتگی و ایمان و ایثارش، و درباره شخصیت بی نظیرش بپرسید. از خانواده اش درباره آرزوی او پرسید که چه فرزند بزرگوار و میهنی را ارادت داده است. آری از آن قدیمی اش که اندوهی سنگین چون کوه را بر قلب خود احساس میکنند بپرسید که چه گوهر گرانبهائی را از دست داده اند و در شگفتند که چگونه جای خالی او را پر کنند. آری از آن جوانش که حتی تجربه ای نه چندان طولانی با او داشته بپرسید تا به شما بگوید که برادر بزرگتان، راهنمایان، رفیق غم و نادیشان، و پهرسان را از کف داده اند. از مردم کوچک و بزرگوار که او را می شناسند و هر روز سرافرازش را میگردند بپرسید که چه میهنی، چه عزیزی را از دست داده اند! آری از آن درجه نبرد بپرسید که چه الهام دهنده چه رزمنده از خود گذشته ای دیگر در کنارشان نیست. ار همه آنها بپرسید و آنگاه خواهید دانست که قاسم چه نامشده است!

قاسم زنده است! قاسم در روحیه انقلابی اش در قاطعیتش، در وفاداری به آرمان و مسلکش، در صبر پانسی اش،

در لبخندش، در عشقش، در مردمی که به آنها وفادارانه عشق میورزید، در انقلابی که جانش را در راهش فدا کرد، زنده است! او زنده است!

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده ندیده عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
قاسم! قسم به بیمان مقدسی که با تو بستیم و تو با خون
سرخت بدان وفا کردی، هرگز آرمان و پادشاهت فراموش نخواهد
گشت!

پس از پیام همسر دلیر استوار و پابرجا، آموخت، صحبت
قاسم، یکی از رفقا سخنرانسی کرد.
کوتاهی بیاد رفیق قاسم آنگاه پیام هم رزمستان
بیان کرد و مراسم با تگوهی و با رانش از درون سنگرهای
و صف ناپذیر، در حالیکه برای جنگ جنوب قرائت گردید، پیامی
آخرین با ر دوستان و رفیقان که از دل آتش و غم آمده بود،
قاسم از کنار مزارش گذشتند جانها را آتش افکند و قلبها را بر
ویک گل سرخ بیادگار سر خون نمود، و به احترام قاسم،
مزار او جای گذاشتند، به بیان و به احترام همه شهدای جنگ
پذیرفت. خوزستان، سرود "دلبران خوزستان" خواخته شد.

در طول هفته اول فروردین همه دوستان و رفقا و
خانواده قاسم در جنب و جوش بودند تا خیر شهادت او را به
میان مردم برسانند و رگات مراسم هفت شهید را شهنه
نمایند.

صبح جمعه ۱۳۶۰/۱/۷ کا رو انهایی از دوستان و
آشنایان قاسم را میهنی زهرا شدند، و در حالیکه مظهرهای
طوبی را در دوسوی مقبره اش تشکیل می دادند، به سخنان
مادر و همسر قاسم و یکی از رفقا و پیاران دیگر قاسم گوش فرا
دادند.

مراسم با سرود "آزادی" آغاز گشت. آنگاه مادر عزیزمان
مادر قاسم، پیام کوتاه و بسی بر ساری برای پیاران قاسم
فرستاد. سپس مادر شهید را بیوش ماسرطی سخن کوتاهی از همه
خواست که راه دار بیوش و قاسم را تا به آخر پیما کنند.

پس از نطق شعری خطاب به مادره همسر قاسم، شهیدمان آگوسه
که قاسم را شناخت، حرفی فرستاد
نمود. سپس یکی از رفقا در سار، مقام والای قاسم بعد از آنکه
رهبر و رسانی که مادر را اس هم رزم سجا افتاده، ولی

نامه ها و پیام های قرائت شده در مراسم تدفین و هفتم رفیق قاسم

قاسم



قاسم شهید دانش

نامه ای از طرف خانواده دزفولی که رفیق قاسم قبل از شهادتش در میان آنان بود :

قاسم ، قاسم ، قاسم ...

دوروز بیشتر خونه ما شعر نده بود. دوما هی پیش می شد. اومده بود بیره آبا دان. نفس به نفس جبهه بسته بود. سر راه اومد خونه ما و دوروز، تنها دوروز موند. وقتی میخواست خدا حافظی کنه همه نا راحت بودند. از ما در بزرگم تا کودک خردسال برادرم صدای قاسم، قاسم، از همه طرف شنیده میشد. و هر کسی به نوبه خود سفارش میکرد که مواظب خودت باش. طفل خردسال برادرم انگشتش را چسبیده بود و مدام تکرار میکرد: عموزو، عموزو. قاسم از زمین بلندش کرد و بدوش کشید. چند دورا او را چرخاند و گفت عموجان میرم بیرون کیک بیارم. زمینش گذاشت هسند را بوسید و رفت. قاسم قول داد حتما برگرد و به ما درم قول داد که حتما به ما سر بزنند. و رفت.....

سه روز تمام با خودم کاشاکش داشتم. در تنهایی گریه شدم و در جمع سکوت کردم. تصمیم داشتم با رفعمش را - غم از دست دادنش را - تنها بی بدوش کنم. اما ممکن نبود. با رفعم از دست دادن قاسم هربازی نیست. کمرم را خم که هیچ خرد کرد. کم کنم نگاه ما درم استعجاب آمیز میشد. همیشه میگفتم ما کمونیستها باید غممان را تا آنجا که ممکن است به تنهایی تحمل کنیم یا با رفقا تقسیم کنیم. و نا دیمان را با همه. اما این غم را نمی شد تحمل کرد. داشتم غم میخدم. اصلا این غم تنها من نبود. مگر من حق داشتم شهادت او را در خانه ها تا کنیم و مگر میشد حاشا کن؟ میگفتم از دست این پیرزن که کاری ساخته نیست. طی این ۶ ماه بر تنم ۶ عزیزم گریسته. خیر قاسم خردش خواهد کسرد. عاقلانه آنست که ننویسم. اما مگر میشد. احسان میکردم که هر لحظه دارم به همه شان دروغ میگویم.

نید نزدیک میشد و همه چشم براه قاسم بودند. مثل اینکه نگاه همه قاسم را از زمین میخواست. مطمئن بودم که قاسم هم در آخرین لحظه به یاد همه بچه ها بوده است. دیگر نتوانستم تحمل کنم. از ترس اینکه با زنتها مت گفتنم را نداشته باشم. دورا که باز کردم گفتم: مادر، گوئی که پیرزن همه چیز را از لحن عدایم خواند.

- بازم خیر بدم داری؟
- مادر
- بگو چی شده؟
- مادر، قاسم، قاسم.

- قاسم چی؟ بگو.

- مادر، قاسم، قاسم، مادر، قاسم آتشان زد.

انتظار داشتم فریاد بکشد. اما گوئی نه می دیدونه می شنید و نه می فهمید. همچنان در چشماتم خیره شده بود. آرنجش را به دیوار تکیه داده با کنا را راهرو به سنگینی نشست. جن کسردم دارد خرد میشد. دیگر تاب مقاومت نداشتم. زدم از خانه بیرون و در را که می بستم، صدای ضجه مادرم در راهرو پیچید. قاسم..... قاسم..... قاسم.....

پیام مادر قاسم
۱۳۶۰/۱/۷

من مادر شهید قاسم صراف زاده هستم. قاسم یک انسان با تمام وجود مبارک بود. تمام زندگی فشرده او وقف خلق های محروم شد. قاسم از ۵ سالگی در تمام وجودش خون انقلابی برای وطنش میجوشید. در دوران دبستان حتی در دبیرستان همیشه نظرفردا در محرومین بود. من کلامی فهمیدم که قاسم یک فرد فوق العاده خواهد شد. همیشه فکر میکردم که قاسم چه روحیه انقلابی و مهربانی دارد. تا آنکه دیپلم گرفت و اعزام آمریکا شد قاسم از همان اوائل مشغول مبارزه شد و با کلی باک سرای وطنش و خلقش مبارزه کرد. تا در سال ۵۳ بغداد از مبارزات زنیاد آمدارویا. و در تمام اروپا مشغول مبارزه شد. قاسم با آن روحیه انقلابی و قلب مهربان و بدل یا کی که داشت توجه اکثر خلقها را به خود جلب کرده بود. اگر کسی برای یک روز با قاسم آشنا میشد بسیار شیفته آن مهربانی او میشد و در قلب همه انسانها جای میگرفت. قاسم شهید هدف مقدس و آرمان والایش شد. قاسم شهید خواسته، وطنش شد. قاسم شهید انسانیت و خلقش شد. منم بشمام یک مادر شهید به همه آرمان و هدفش و راهش احترام میگذازم. و از همه جوانان که عزیزان من هستند میخواهم که راهش را دنبال کنند و همه بنا کنند قاسم نموده. به قاسم نموده همیشه زنده است. قاسم در دل همه جا دارد و نام او واسم او وعده شاد و همه رسیده است و هر وقت قاسم از دل تمام خانواده و تمام دوستانش بیرون نخواهد رفت. زنده و جاوید باد راه تمام شهدان خلقها و محرومان. در نفس از تمام خانه ها و اما بان، مخصوص دوستان که در تمام مراسم حرکت کرده اند حلی سیاستورم.

برای مادر

مادر! داغ دیده، گریه جان ای سهاران سوگو کننده. ای که در سوک کل برسان. ما جوابیم و گریه با رسم. ساکلسان سوگو مروت پس سحر را گلوسان حش. سوکل اب بر بر است. سکر ای سحر! می دانستی؟ راه گریه منند. سگری سله در به به به. دست در سوک گل عز دارا است. خود جو می ز نور و آسمان است. آسمان، بی آمان ما را! ما درم! دست سهره را سگر. خاک جن استار را ما را است.

قاسم شهیدانند

کشودم ؟ چرا ؟

ازمن می پرسند چرا عاشق قاسم بودم ؟
 قاسم یکپارچه عشق بود. قاسم عاشق بود. قاسم عاشق
 دستهای پینه بسته زخم دیده ترک خورده ای بود که همه ارزشها
 و همه چیز را از آنها میداشت. قاسم عاشق آن سرینجه های
 ظریف و لاغری بود که با همه تکیدگی، زندگی و زیبائی مسمی
 آفرینند. قاسم عاشق آن آدمهای خوبی بود که با همه فقر و
 نداری، و بالاترین شرفها، شرافت و مناعت طبع را دانا بودند.
 آن آدمهایی که هیچ ندارند، ولی برای آزادی، برای استقلال،
 برای بشریت، عزیزترین دارایی های خود را، جان خود را،
 فرزند خود را، خواهر و برادر خود را و شقیقه میگذارند. آن آدمهایی
 که فقط جانداران ناطق نیستند، انسان هستند. قاسم عاشق
 آن آدمهایی بود که خانه هایشان چندخست و رو بهم آمده گنج
 و معوج بیش نیست، ولی قلبی به بزرگی همه دنیا دارند.
 قاسم عاشق آن آدمهایی بود که نه برای کاشانه ای که ندارند،
 نه برای شرفی که ندارند، نه برای مالی که ندارند، بلکه
 برای آزادی و استقلال و انقلاب، برای رهایی بشریت می جنگند.
 قاسم عاشق آنها بود که عاشق بودند، عاشقان را حقیقت
 و زندگی، عاشقان آنها که زندگی را دوست میدارند ولی زندگی
 شان را از راه آن نثار میکنند. قاسم عاشق بود، و هنر عشق
 ورزیدن را هم خوب میدانست. فقط میتوان عاشق آن کس
 شد که عشق را بفهمد، عشق ورزیدن را بیاموزد و سبب موزاند. عاشق
 قاسم بودم چون عاشق و معشوق خوبی بود. عشق میورزیدند به
 آدمهای کوچک، به انسانیت بزرگ، عشق میورزیدند به آرزوهای
 کوچک و بیش با افتاده، به آرمانها و آمال عظیم. برای همین
 عاشقش بودم، معشوقم رفت ولی عشقم، که عشق قاسم بود زنده
 است چون انسانها زنده اند و زنده خواهد ماند. چون آرمانها
 زنده اند و زنده خواهند ماند.

از هزاران جوان، چراغان است
 گوش کن !
 این صدای خنده او است
 همچو باران به دشت می بارد
 بنظر !
 این نگاه زنده او است
 همچو خورشید
 گرم میباشد
 همراه آرمان دانش و کار
 از دل چشمه سار میجوشد، در دل
 کوه سار می پیچد،
 از دل کشتزار می رویسد،
 در دل کارخانه و سنگر،
 گوش کن !
 بیقرار میخوانند.
 مادرم ! ای مقاوم ! ای همراه !
 زنده باد انقلاب و آزادی !
 دست در دست من گذار به مهر،
 تهران - ۱۳۶۵/۱/۵

پیام همسر قاسم

۱۳۶۰/۱/۷

قاسم این شعر را دوست داشت :
 تا بشیرت آیناگ روزدا من گمترانسد ،
 بزرا ز کوه سار
 دور از دامن محراب ،
 دور از چشم عزیزان ،
 بوسه ز کبار دشمن ،
 سوی خاک و خون کشانده ،
 همسر من !
 زندگی هر چند شیرین است ،
 اما دوست دارم با تمام آرزو
 در راه انسانها بمیرم ؛
 دوست دارم در مسیر جویبار زنده گانسی ،
 قطره ای شفاف باشم ،
 در دل دریا بمیرم
 همسر من !
 چهره بردا من مکن تا یاد رفتن گویند ،
 همری از سوگ مرگ همسر خود داغ داره ،
 لاله خونین بر سینه بشبان ،
 تا ببینند همسر محکوم قلبی کیسه و زو گرم دارد .
 ازمن می پرسند چرا عاشق قاسم بودم ؟ چرا قاسم را چون
 سان دوست میدانم ؟ چرا دروازه های قلبم را برای قاسم

ازمن می پرسند چرا قاسم را چون جان دوست میدانم ؟
 قاسم زندگی بود، یکپارچه زندگی بود. قاسم نور بود و
 هیجان، قاسم باران بهاری ای بود که بذر زندگی با سبب وجود
 رحمت، قاسم ابر بهاری بود که اکسیر خاموش، با وفای و مواضع ؛
 لحظه ای دیگر تندری غزان، بی حرارت و ناسان، قاسم حسداری
 بود که در کنارش گلهای انقلاب جمع شدند و نام او روحی است
 آنها روح میدهند. آخر قاسم از دل کوهها سرور می آمد، از دل
 کوههایی که سر بلندیشان، عروزی ملسی بی حاشه و سر برار را
 جلوه گرمی میآورد؛ کوههایی که سرخس می تان، اراده معمم مردمی
 شکستنا پذیرا میداد؛ کوههایی که عظمت حیره گنده سبزان،
 سررگی و عظمت انفلات ایران را میداد. آخر قاسم از دل ملس
 و انفلات ایران بدر آمده بود، از آن سر حله زندگی بخش
 زندگی شفاف، بوسه غشحه های انفلات روح و زندگی میداد. قاسم
 را چون جان دوست میدانم چون درک کردم درسش جرو سبب
 انسانیت شنا میگردم. قاسم را چون جان دوست میدانم چون
 درکش همه خیر، زندگی و سالیانگی و بیواسی مسافت آخیر
 قاسم نسلور محکم زندگی بود؛ حامی، معرزم، رفت، ولی زندگی
 یافت چون نبت سهر زنده ایران می رسد !
 ازمن می پرسند چرا دروازه های قلبم را برای قاسم
 گشودم ؟
 قاسم میدادست چگونه دروازه های لبوت مردم را گشاد
 قاسم میدادست چگونه دلهای بر سهر مردم راه مار کند قاسم
 میدادست چگونه گونهای از لب های

قاسم نشیمن نعل

پرطش و بزرگ شتم دیدگان را تسخیر کنند و در آنجا لانه کنند. آری قاسم میدانست، آخر قاسم با آنها بود، از خود آنها بود. آخر قاسم حرف دل آنها را میزد. آخر قاسم آنچنان بود که مردم سخاوتمندیک انقلابی باشد: شجاع و متهور، افتاده و متواضع، بر حرارت و آتشین، مصمم و قاطع، سازش ناپذیر و اصولی. دروازه های قلبم را برویش گشودم، چون نمیتوانستم این انقلابی دوست داشته باشم و عزیز را عاشق نباشم. قاسم، کاشاینده قلبم رفت، ولی قلبم هست و او در آنجا همیشه زنده است.

از من می پرسند چرا عاشق قاسم بودم؟ شما بگوئید چرا عاشقش بودید!

از من می پرسند چرا قاسم را چون جان دوست میدانستم؟ شما بگوئید چرا او را پاره ای از وجود خود میدانستید!

از من می پرسند چرا دروازه های قلبم را بروی قاسم گشودم؟ شما بگوئید چرا از شنیدن خبر رفتن قاسم قلبتان بسه دره آمد!

* * *
دلیم میخواست از قاسم، در گذشته نمی گفتم. دلیم میخواست قاسم اینجا بود. دلیم میخواست بجای خاک، من، همه ما بودیم که قاسم را در آغوش می فشردیم. دلیم میخواست ولی
آخر قاسم این شمر را هم دوست داشت، و برای همین "قاسم" شد:

میانم سرو همسر کسبیکه از سرخویش گذشت، بگذرد از هر چه جز ز کشور خویش هر آری چون من بی پا و سرفدای سری که در سرا سزایران ندیده همسر خویش شمع ندای سردا گستری کز خسون هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش بگو به خصم بدانندیش، این گوی و این میدان نه ای حریف به بازی گران با سرخویش

بیامی از یاران قاسم

فاله را هر چند میخواستیم که آسان بکشیم

ببینه میگویند که من تنگ آمدم فریاد کن

نالدارا هر چند که میخواستیم که آسان بکشیم بینه میگویند که من تنگ آمدم، فریاد کن، فریاد کن! قاسم برخیز!

قاسم، همه اینجا استظارت را میکنند، برخیز!

قاسم، مادرت گریان است، برخیز!

قاسم، بدرت استظارت را میکند، برخیز!

قاسم، خواهانت، برادرانت میخواهند از تو بشنوند، برخیز!

قاسم، با رانت منتظرت هستند، برخیز!

قاسم، دلاوران سنگرهای جنوب منتظرت هستند، برخیز!

قاسم برخیز!، بر با زانت که شو آنها را رهبر بودی منتظر فرمانت هستند، برخیز!

قاسم برخیز! جوانانی که تو با آنها فعالیت میکردی میخواهندت، برخیز!

برخیز قاسم! آن کودکانی که بیار و باورشان بودی انتظارت را میکنند، برخیز!

برخیز قاسم، برخیز!

ولی افسوس، افسوس! قاسم بر نخواهد خاست! آخر میدانید چرا؟ آخر قاسم مردی نبود که براهی که میروید پشت کند.

آخر قاسم مردی نبود که براه شهادت پشت کند. شهیدی که رفت دیگر بر نخواهد خاست، ولی هزاران مرد، هزاران زن مبارز، از خوشی بپا خواهند خاست، و قاسم اینچنین همیشه بپا خاسته است.

قاسم در شهادتش به اوج رسید. قاسم بپا خاسته است چون پرچمش سرفراز است، چون در فشی که حمل میکرد هم چنان در اهتزاز است.

ما قاسم را دیر فهمیدیم! همه ما قاسم را دیر فهمیدیم، همه ما نفهمیدیم که چه گوهری از کفمان رفت. فقط پس از مرگ، فقط پس از شهادت است که ارزش این گوهرهای تابناک بر ما معلوم میشود.

قاسم گوهر تابناکی بود که خوش میدرخشید و نور می افشاند.

گوهری با ارزشی بود، ولی فقط زمانی که از دستش دادیم ارزش والایش را دریا فهمیم! افسوس!

قاسم با رحرومان بود، قاسم عاشق شتم دیدگان بود.

قاسم مردی بود که از او آن کودکی قلبش، قلب پرمهرش، قلب آتشینش، قلب پر حرارتش برای مردم می شید.

۹ ساله بود، قاسم ۹ ساله بود که بیادش گفت، من خواهم به سفر بروم. مادر پریشانش گفشت، خردم، خردم.

گویا قاسم میخواست به افغان برود. چندی بعد سرگشت، به افغان نرفته بود، به کردستان رفته بود. بجای چمدان پوشش یک سقچه در دستش بود، و بجای کفش پوشش یک گیوه کردستانی.

آخر قلب پرمهرش اجازه نمیداد که خود در جامه سوزا شود و بگری زنده بپوش. و برای همین قاسم، قاسم شد!

قاسم در سال ۱۳۵۰ به جنبش پیوست. ار همان زمان که قدم به جنبش گذارد، ار همان زمان که اراده مصمم خود را عزم کرد که تا پای جان در راه وطنش، در راه آزادی، در راه استقلال، در راه سریشندی ملت بنهاده اش، بجنگد. هیچگاه اس عهد و پیمان را که در روح و قلب خود با مردم خود بسته بود، او را دستبرد و بالاخره با خون خود، با عزیزترین ارزشها، اس عهد و پیمان را سجا آورد.

آنهایی که قاسم را شناختند، میدانند که ما س که انقلاب ایران اوج گرفت بجنگت: من ساندن ایران بزرگدم. منکفت

ارهنده برای مبارزه آماده بزمم، ارهنده برای خونیدن با مردم آماده بزمم، ارهنده آماده بزمم که در دریای جروان مردم عرق شوم. و ما س که ایران با رکشت.

قاسم یک انقلابی برجسته، یک رهبر بود! قاسم رهبر

مسا بود!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر آرا دمنشی و خرافاتش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم رهبر شد تا طر حائل والاسش!

قاسم تغییرناشناس

پش استوار می ایستد و بر سر آنها سازش نمی کند! کسی که به
مبارزات مردم خود، به ملت خود و به بزرگان مردمش احترام
میگذارد و از کوچکترین مبارزه، ملتش دفاع و پشتیبانی میکند
و آن را بزرگ میدارد؛ کسی که میتواند با مردم بجوشد، کسی
که میتواند شجاع و متهور با شود و ریسا پیش مردم حرکت کند؛ فقط
آن کس میتواند رهبر شود، و قاسم این چنین بود!

قاسم برخواهد خاست! ولی قاسم استوار و پایداری قاسم
خواهد ماند، اگر همه ما "قاسم" شویم، اگر همه ما چون قاسم
باشیم، اگر برچشم پرافتخارش را سرفرازان نگاهداریم!

"به مکتب تان، به مسلک تان، به آرمانها پشمان
وفادار باشید و بر سر آنها سازش نکنید." این زندگی
قاسم است.

"به صفوف آهنین مردم زحمتکش پیوندید." این پیام
قاسم است.

"در پیکارتان با دشمنان خلق، خستگی ناپذیر و شکست
ناپذیر باشید." این راه قاسم است.

"استقلال میهن، آزادی مردم و راهی بشریت را خوا
ستار باشید و به جان خریدار." این شهادت قاسم است.

وقاسم، قاسم عزیز! زندگی ات، پیامت، راهت
و شهادتت را با تمام توان به دل میگیریم!

هرگز دلد ما ز خصم در بیم نشد

در بیم ما حیوان دیهم نشد

ای جان بفتدای آنکه پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

پیام یاران قاسم

از جبهه های جنگ جنوب

رفیق بزرگان، همسگردان و فرمان، قاسم عزیز!

سلامی گرم به گرمای خورسان از قلبهای جروشاغان سرخونان!
مدنی سودا انتظار را می کشد که که کند به فدا کار کش
به میان مادر راهی! همیشه پرسیدیم و گفتند نرسد و تا بدهم
انتقافی دیده.

عرش تا تک و نوپهای خوری و انفجار خمپاره ها و باران
کلوله های دشمن هیچکدام ما را از یاد خود اساحت و قبل از هر
چیز همیشه می پرسیدیم که قاسم برسد؟

پش خودا بدشدیم و داسنا سنا سنا جسم و در آهر هسته سو
را سالم و فاتح به میان خود را بدیم. ناگاه آن روز در زمان آن
نوب و خمپاره های دشمن و در بر باران کلوله های سردوران.
رفتی با قدم های آهسته و سنگین، آنجا که کوی سخاو
بما برسد، صوی ما آمد. مثل همیشه پرسیدیم که قاسم برسد؟
عدای عمکیسی از کلوی سحر کرده اثر بر بدور و ره خمپاره دشمن
که همیشه ما را زجر میداد، اس با روحش آمد و دست ما برسد.
به میان سگرا آمد و داسان را نقل کرد. و چه داسان طبع
ز رخ آوری در آگره قاسم شنیدند!

اگر آن روز آنطور که خود بدیدی، سرکش همه جسمه و
خمپاره های سردوران و عرش مهت سوغکهای عول بگردشمن
توانسته بود سارا نشان دهد. ولی اس حرفت ما را نرساند.

قاسم رهبر شد بخاطر اصولی بودنش، بخاطر پایداری
و پایداریش بر مملکت و مکتبش!

آخر هیچ کس نمیتواند رهبر شود مگر اینکه بر مکتب و
سلکش پایدارانه بایستد و قاسم این چنین بود. قاسم هیچگاه،
هیچگاه بر آرمانهایش، بر اصولی که بدانشا معتقد بود، بر
آرمانش که آرمان مردم ایران بود، که آرمان و آرزوهای
زحمتکشان ایران و جهان بود، هیچگاه بر روی آنها، با هیچکس
و هیچ جنبه ای سازش نکرد، قاسم این چنین بود و فقط کسی که
این چنین خلعتی را داشته باشد میتواند رهبر شود! کسی که سازش
ناپذیر باشد، اصولی باشد و بر مکتبش پایدارانه و تا پای سرگ
با بستد، فقط آن کس میتواند یک رهبر شود و قاسم این خلعت
بزرگ را داشت.

قاسم کسی بود که بیشتر از همه، بهتر از همه میتواند با
مردم، با استمدیدگان جامعه، با آنها که ایران ما، جهان ما
بر روی دوشهایشان ساخته میشود بجوشد. قاسم حرف دل آنها
را میزد. قاسم میدانست چگونه انقلاب را بدرون دلهای آنها
ببرد. قاسم میدانست چگونه آنطور که آنها خاکی هستند، خاک
باشد. و فقط این چنین کسی توان رهبر شدن را دارا است و
قاسم این چنین بود.

قاسم برای مبارزات مردم، برای مبارزان راه آزادی
و استقلال ارزشی والا قائل بود. یاد می آید هنگامیکه شاد
روان آیت الله طالقانی در افغانی را و داع گفت، قاسم بر ترکش
گریست و یک هفته عزاداری بود. آخر کسی که برای مبارزان احترام
قائل نباشد، آنها که در پیش مردم عزیزند را بزرگ ندارد، خود
نمیتواند بزرگ باشد. یاد می آید که قاسم برای یارانش نامه
نوشت که چرا از دریا قلی چیزی نمی نویسی؟ میدانید دریا قلی
که بود؟ دریا قلی در آبادان، در ذوالفقاری یک تعمیرگاه
است. اولین کسی بود که مردم آبادان را از حمله سردوران
مدنی به ذوالفقاری آگاه کرد، و خود قهرمانانه در مقابل
سردوران جنگید، در همان جنگی که قاسم هم جنگید. چندی بعد
دریا قلی شهید شد. غریبا شه مرد. با ترکش خیابان زخمی شد و تا
به تهران برمانندش، آنقدر خون از او رفت که شهید شد. دریا
قلی - این قهرمان آبادانی - ناشناس در همین بهشت زعفران
دفن شد. قاسم نوشت - به یارانش نوشت - که دریا قلی را بزرگ
بدارید! چون قاسم میدانست دریا قلی چه گوهری بود، چون
قاسم میدانست دریا قلی چه مبارزی بود، چون قاسم میدانست که
این دریا قلی ها هستند که این انقلاب را به پیش میبرند، و فقط
این چنین گوهرها بانی میشوند که رهبر باشند!

قاسم شجاع بود. قاسم متهور بود، او را جان گذشته بود.
فقط آن کس میتواند اعتماد مردم را جلب کند تا در پشت پرچمش
بحرکت درآید که خود پیشا پیش همه سرود. خود پیشا پیش همه از
سجیز خود، از جان و از زندگی خود سگزد و قاسم این چنین بود.
قاسم شجاع بود و در سنگرهای اول جبهه می جنگید، و فقط کسی
تواند رهبر شود.

کسی که اصولی است! کسی که بر مکتب و سلکش و آرمانها -

قاسم تهیدار

در شب به آسمان نگاه کنید

در شب به آسمان نگاه کنید.

آن ستاره که دارم در دیر و دیر...
سه جمع ستارگان - فوج در فوج -
اوشهیدنازه ماست - قاسم است :

خوش فتا کرد بر آه خلق هر چه که داشت ،
جان بقربان وفایش ، و چه شیرینی
گذاشت ،

بیوست و رست ،
ازین رست ، و به ما پیوست -
خودنه بیگانه - نه ناگهان - کین راه او بود ، در این جهان -
آن مردگان شیزده ، آن کورکاران کرکی پیر - چه -
پنداشتند ؟ چه میبندارند -

قاسم و راهش ، چنین میگویند -
خلق راهنوز ، با خون و آتش و
، خاک ، پیوسته محکم است ،
قاسم ، ای عالم مهربان ما -
ناطق خوش زبان ما -
برخیز فصل بهار است ،
بباع شکوه زار است ،
برخیز ای پاکباز آه خلق
برخیز ای جاساز آه خلق
اکنون ببا شد خلق علسه ظلم و استعمار
آن خصم دیرین را ، خلق ، خاکش
کنند این بار
دیگر بیروان راه نور ، امس اسی و ، بدالله منحنی ، سبارنه
وز عشق تو و نعت به حمص ، شرارتند ،
مادرترا ، یاد تو را ، راه بورا ، زدست آمان ندهیم
دل برکتیم ز تو ، تا جان بدهیم ،
از تو یادگار دردی داریم
کان درد ، سده هزار در مان بدهیم ،
سهار ۱۳۶۰

رفیق کوچک همه ، شما - هدیه به مقام تهیدارگی که جلدی امحار
و سعادت همراه بودن و همفرمودن با وی را دانستم .

پیام يك گودنشین

من کلا قاسم را چهار بار دیدم . دهم اول او شبالی یکی از
رفقای بیگت که از من تراغ او را گرفت من قسم که او رفته جایی
و کار دارد . او با من سر صحبت را با کرد و شروع کرده صحبت کردن
بچه های آن اطراف به دور ما جمع شدن و قاسم بحث را شروع کرد
بچه ها از بعد از صحبت های قاسم را گوش میکردن که زمان برای
آنها میپوشد . قاسم ساعت ۱۲ سارینس مارفت بچه ها ارقاسم
حواش آن آمده بود و از من سوال کردند این آفاکی بود ؟ من بیه
بچه ها قسم رفیق یکی ر دوستان من است بچه ها خیلی تعجب
کردن . فکر میکردن قاسم ما است که آسفر راحت صحبت میکند
بچه ها از آن سده بعد تراغ قاسم را از من میکردن . جلسه دوم
که قاسم را دیدم با دختر کوچکش مریم و عمر را آمده بود خانه یکی
اردوستان من و من موقعی رسیدم که قاسم طبق معمول داشت بحث

دستهایمان بروی ماشه های تفنگها بمان مثل شدوزانوا نمان
از سنگینی غمست گردید . به احترام لحظه ای سکوت کردیم و
در میان انفجار حمله ها این بار نیز توبودی که سکوتمان
را شکستی و بیادمان آوردی ، بیادمان آوردی آن زمان را که
خر شهر ، رنگین زحون عزیزان وطن ، خونین شهر گشت ، بیادمان
آوردی که آنگاه را که پیکرهای پاک مردم عزیزمان به آتش
درواز همیشه استوار فرورفت ، بانگ بر آوردی که :
" استقلال مبین فداکاری میطلبید و آزادی مردممان
خون میخواهد ."

بیادمان آوردی زمانی را که از یک طرف در زیر بمباران و گولسه
نمای توپ و خمپاره دشمن قرار داشتیم و از طرف دیگر تحت فشار
و پیگرد مستبدین ، چه ثابت قدم ما گفتی که مبین از ما :
" استقامت میطلبید و آزادیخواهان جهان بیروزی سی -
خواهند یاد مبین را دوست داشت و آزاد میخواهسان
جهان به آرزویشان برسند ."

اندروزها بیت بمان میداد . آن لحظه که شهادت عزیزمان ،
حمدا مین اسی ، را بیاد آوردیم که تویا قلمی نمگین و ایمانی
استوار چنین گفتی :
" رفیقان عزیزند . ولی اگر در راه مبین و انقلا ب
مردمان شمیریم ، پس که بپیرد ؟"

دستهایمان بر تفنگها بمان قرص گشت و استوار ایستادیم
تفنگمان را بر گردیم و دشمن را نشاند کردیم و بارگیا رگلوله های
آن جنج گلوبمان را خالی نمودیم . . . ولی این بار تو در کنار
... نبود ، در خاطرمان بودی ، اندروزها بیت همسرمان
... بود

قاسم ، رفیق بزرگمان از حمله قهرمانانی بود که در بی
را منظم میکرد . او از عاشقان مکتبش و از جانبداران مبین
بود . . . او از شناگران ماهری بود که برای رسیدن به ساحل
بیروزی هیچوقت خسته نگردید و از مخره سنگها نیز نهراسیدند .
یاران ! برای نجات مبین و آزادی مردممان مصمم تر بی
خیزیم ! و از شرف وحیثیت و غرور ملی مردممان ، شرف و
عسبیتی که با یک و گاو و بیاناها سد و هزاران و هزار شهید در راهش
مان با خند حراست کنیم !

رفیق عزیز قاسم ! با دادن زنده ای ، با نوحه جاعلی می
کنیم . آن اینکه یکی از یاران است ، رفیق تو گوشت ، تفنگ
را برداشت و استوار در سنگرت ایستاده است

اگر بر سر وزارت نیامده اید ، گرفت بیایم فرستادیم و دست
ملی نشارت کردیم ، تنها فرمان تو را که گفتی سنگرها بمان
و تا بیروزی ترک نکنیم ، نجا آوردیم . توقف فرما شده ای از
سگدما نبود ، تو بر قلبهای ما نیز فرمان مراندی . بستان !
روزی که به همراه همه مردم و زحماتگان بیروز در آمدیم بر سزارت
خواهیم آمد و سرود بیروزی آزادی و استقلال و راهی بشر است
را بر مزار مقدست خواهیم خواند . آن روز نزدیکتر است !
یاران و رفیقان از سنگرهای جنگ حسب

پیام یاران قاسم - آمل

خبر کوتاه بود، قاسم شهید شد. خبری که پذیرفتنش سخت بود و اندویش سنگین، به سنگینی و عظمت قله دماوند، مرگ چنین یاری باور نکردنی است. یاری که برای همه یاران ستر راه گشا و روشنگر شما مبیح و خم های مبارزه، یاری که دهقانان قیام آبا دهمواره حرفهایش را باختر در آرندهنوز منتظرند که قاسم دوباره بیاید و برایشان بزیان نماند و شونده ای راه مبارزه را نشان دهد و همه را بطوریکه خودش آرزو داشت، در پیش شان بماند و همراهان کار روزندگی و مبارزه کند، نه هرگز مرگ چنین یارانی باور کردنی نیست. مگر میشود مرگ با دوطوفان را باور کرد، مگر میشود مرگ موج را باور کرد و مگر میشود مرگ سپیدی صبح را باور کرد. ای بحر خرمی و کن، ای خنجر سربزیرهن چاک بده و ای کوههای سر فرازان ببرزقربا دکن و خیر مرگ چنین یاری را بدنامی علفها و زحمتگشان جهان برسان، و بگویند قاسم شهید شد، بگویند آرمسان والا و یاکش و عشقش به زحمتگشان برای همیشه جاویدان است و تم بیخون پاکش به آرمانش و فداورانش را ادامه خواهد داد پوینده با آرمانش و پیروز با دراهنش یاران و فسادار قاسم - آمل

بگردون منتظر همین فرصت بودم با زشتیم یاری بحث قاسم. اگر قاسم با محتوا بحث میکرد من خسته نمی شدم چون فکرمی - کنم که قاسم حرف دل من را میزد. جمله سوم که او را دیدم جلوی دادگاه بود. دیگر او را ندیدم و از بچه ها شنیدم که رفته به جیبه. هر ماه گذشته بچه ها خبر دادند که قاسم از جیبه آمده است. من خیلی خوشحال شدم. آخرین یاری که او را دیدم نام منزل یکی از دوستانمان مهمان بودیم. به محض اینکه مرا دید بلند شد و دست داد و روی می کردیم. ازش خاستم که از جیبه برایمان بگوید و او از شادتهای مردم و وضع جیبه ها برامان تعریف کرد. من از آن شب به بعد قاسم را دیگر ندیدم که یک روز خبر شهید شدن قاسم را به من دادند. مثل اینکه برق مرا گرفته بود و خشکم زد و دیگر هیچ چیزی نفهمیدم. من بچه شهباز جنوبی هستم و ۷ کلاس بیشتر خوانده ام و در مدرسه با رفیق و فلاکتی که در اطراف خود دیدم تصمیم گرفتم که برای مردم و مذهب مبارزه را شروع کنم.

مرگ قاسم به من خیلی چیزها یاد داد. آموخت که چگونه در راه مردم از همه چیز گذشت حتی همسر و کودک خود. شخصیت قاسم به من یاد داد که چگونه با پدرو زندگی هدف داشت و برای رسیدن به آن که زندگی بهتر برای همه مردم است از هیچ کاری کوتا نمی گنیم. متاسفانه من خیلی کم قاسم را دیدم ولی فکر میکنم همین اندازه برای من کافی بود که مرا مصمم و با ایمان تر در راهی کند که در آن قدم گذاشته ام.

ما زنده بر آنیم که آرام نگیریم
 موجبیم که آسودگی ما عدم ما است
 ما زنده بر آنیم که آرام نداریم
 موجبیم که آسودگی ما عدم ما است

شبان ما آن آمل فردا هـ
 سیا ای پهنه دست سرخ
 بسین کین پیکر خونین وبی نام و نشان
 از کیست؟
 که صدها دل فغان سردا داده اند امروز
 بسین گاشن کودک خندان
 سیدان بچرا مدها نمودارند
 بسین ای خاک حوشین دل
 دل آورده، نا هبند
 صد و صدها طیب دارد.
 بسین ای خاک
 بسین ای پهنه، خوناب
 بسین ای تربت در بر گرفته پیکر یاران
 همه در عهد و بیما صد
 نسی مریدان سردا دادند
 که با رتوبدوس ما
 ننی عزآن جوتیدند
 که راهت سعت و سوی ما
 سیا ای خاک
 که این امانت، مردان دوران است
 که این آغشته در خون
 گل سرخ دلبران است
 سیا ای خاک
 بسین ای پهنه، خوناب
 بسین ای تربت در بر گرفته پیکر یاران
 من و تو با رسماسم
 و پیکرهای دیگر سیر هوا خد بود
 ولی هرگز به نام نخواهد مرد.

بیاد رفیق شهید قاسم صراف زاده

بسین ای خاک
 بسین ای پهنه، خوناب
 بسین ای تربت در بر گرفته پیکر یاران
 بسین
 اشکم به دل جفا ده
 کنایید
 خون قاسم آسوزد
 به هم ریزد، به هم جوشید
 وار جوشش
 هزاران غنچه طوفان فردا هـ
 سیا خیسوزد.
 بسین ای خاک حوشین دل
 بسین کاشن دره، خاکش و خون است

در آبادان این شهر قهرمان و استوار چه می گذرد؟

آبادان این شهر قهرمان و استوار و خوش شهر تاریخ ساز همچنان مقاوم است و موبایا بیدارترین خواجگانند تا یا خود را آزاد سازد.

آبادان که در جزیره کوچکی از جنوب سینما این ایسران عزیز قرار گرفته شهر قشنگ و زیبایی است که چهار طرف آن را رودخانه های بهمن شیروکارون و اروندرود و خلیج احاطه کرده است. بهمن شیر که در شمال آبادان واقع شده است، روزگاری جولانگاه یکسای (قایق محلی) ماهیگیران زحمتکش طسق عرب و نیز کتارهای آن تفریحگاه مردم شهر در گرمای سسوزان تابستان بوده است و امروزه با حرکت در آوردن بلمهائی بجا مانده خشم خروشان خود را از دوری مردمش و نیز کمین مزدوران بعضی که دره کیلومتری آن موضع گرفته اند، اعلام میدارد، او که پرمقاومت در برابر نفوذ مزدوران بعضی به شهر نشینی موثر داشته است در سبرد و الفقاری تعداد زیادی از این مزدوران را در کام خود غرق ساخت. رودخانه کارون در غرب آبادان کسه بوسیله، بل مشهور خونین شهر، آبادان را دست در دست خونین شهر قرار میدهد امروزه خط فاطمی بین رزمندگان ایرانی و مزدوران متجاوز می باشد، اروندرود مشهور به اروندرکنار که روزی سزرگترین کشتیها را به بندر خونین شهر میرساند مرز بین ایران و عراق می باشد و همیشه متعلق به مردم ایران بوده که صدام به اصطلاح یکی از علل تجاوز به میهن ما را در اختیار عراق قرار گرفتن آن دانسته است، شرق آبادان بوسیله، روستاهای پیر از نخل خلق عرب به خانه خلیج متصل میشود. خلیجی که امروزه پیراثر جزیر و مد آب سا عتیا مسافرین لنج را میزبان خود قرار میدهد.

دور آبادان را نخلستانهای سرسبز پوشانده است و نخلهای آن که قافله می بلند و استوار، میان زحمتکشان روستایی خلق عرب، دارند شهر را از دید مزدوران بعضی پوشانده است، نخلستانهایی که کرچه شب و روز در زیر باران خمپاره قرار دارند نخل خانوادهای فراوانی از زحمتکشان خلق عرب هنوز در آن زندگی میکنند و البته آنها از اینکه امسال بتوانند سیبوه نخلهای خود را نیز جمع کنند، نگرانند. قسمتها شسی از آبادان آسی رنگ آبادان را دود علیظ آتش پالایشگاه آبادان که سزرگترین پالایشگاه بوده و از اولین روزهای جنگ بطور مداوم در زیر باران خمپاره های مزدوران بعضی قرار گرفته است، پوشانده است. آسمانی که اکثر شنها پیراثر آتش پدافند نیروهای ما بطرف دریاسا های متجاوز بیست میدرخشد، شهر آبادان که شب و روز تحمل بیقراری خمپاره مزدوران بعضی را می نماید کرچه قسمت های گاندی از آن ویران گشته است ولی با غرور ایستاده است، و سا شراستی اعلام میدارد که خون سوخ زبخته بر راکه خون پاک شهدا می باشد عزیز می دارم و از آن حوشهای گرانقدر نهمال آسانی را بارور می نمایم. آبادان امسال نیز مثل همیشه سرسبز و ولی شاداب نیست، شاداب نیست زیرا ۹۵٪ آرکنه آن او ترک کرده اند و امروزه بیشتر از هر موقع حس میکند که شمسای

زیبا شنیایش بدون مردمش، به هیچ نمی آرد. ما محاصره شهر آبادان بوسیله، مزدوران بعضی از ۳ طرف دور آ دور شهر به جنبه های سردبین رزمندگان دلیر ما و مزدوران ارش متجا و بیست تبدیل گشته است، در پشت بیمنشیر در جنبه های میدان تیسر، ایستگاه هفت، فیاضیه و غرض توپها مداوم آمدار دور رزمندگان ما که همیشه شوق هجوم به دشمن متجا و زرادارند بنا حق مدتها است همچنان در سنگرهای نگه داشته اند که دهها نفر از رزمندگان ما در آنها تکدیا رفته اند، آنها از اینکه بدشمن یورش برده نمیشود خشمناک و نگرانند، در پشت کارون در داخل حوشین شهر تاریخ ساز این زادگاه حماسه های مقاومت، امروزه مزدوران بعضی کمین کرده اند، آنها بعد از فارت خانه های مردم ستم دیده ما، بزدلانهای خانه ها را به سنگرهای خمپاره ها و توپهای خود تبدیل کرده اند، و از آنجا مداوم آبادان را زیر حمله قرار داده اند، و رزمندگان ایرانی را که اکثرشان خونین شهری می باشند مجبور کرده اند که برای شکستن این سنگرها و نابودی مزدوران بعضی آنها را در درون حوشین شهر هدف قرار دهند، و سی سنگ خونین شهر در سندنشینان نجنان می خواهد.

پشت اروندرود که خاک عراق می باشد امروزه تنها سنگرهای جهت توپها و خمپاره های مزدوران بعضی گردیده که از آنجا بطور مداوم شهر آبادان را کتوله باران می نمایند. در این طرف رودخانه رزمندگان مقاوم ما مدافع مشغولند، حرکت انومبیل های رزمندگان بطرف جنبه ها، رفت و آمد سولاسها در شهر در کنار غرض توپها و باران خمپاره ها شان از حالب حسکی شهر دارد، آنچه بیشتر از همه صحبت از روحیه مردم دلیر شهر دارد، سنگر بندی تمام شهر بوسیله، مردم قهرمان شهر می باشد، سنگرها شی که با شور و شوق انقلابی و با عشق به میهن و برای دفاع از شرف و حیثیت مردمان بنا شده اند، سنگرهای که در حصر و پیرو پیرو جوان در ساحات آن شریک بوده اند، کرچه بسیاری از این گردان مقاومت بعدها بزرگسایله دادمان کدائی و اواسان جزئی از شهرا خراج و یا زندانی گردیده اند.

تغریباتما می معاره های شهر را اسدای حکم سسده سساید بحر معدودی که در گوشه های ار شهر در روز برای حدیعی کار میشوند، و امروزه در دست مردم بوسیله، دسترونها شی که اکثر خلق زحمتکش عرب می باشد صورت میگیرد. زبان زحمتکش خلق عرب امروزه خود لسنیا و سزیهات خود را به میدان می آورد و سا عتیا در برای آن برای فروش می شنید، و کرچه سا حال سسیداد ریادی از این زحمتکشان پیراثر ترکش حماره های مزدوران بعضی بشهادت رسیده اند ولی آنها همچنان سکار خود را مدام میدهند در کار آنها کرچه شخا عب و مداکاری سسبار موجود است ولی سساعه های ارفقرا این خلق ستم دیده را سردر بردارد، البته آرزای اساسی اکثر کارکنان بوسیله، کمینه های ارزاقی بعضی شده است میگرد، و سرنامه کوبی کبری استعا شرا حواس بود، اربابوا شی های شهر تعدادی مشغول سکار و سسبار و روزهای اول جنگ شهرها متکل کمبایی مواجه شده است. (بعد در صفحه ۱۴)

آبادان . . .

تا قبل حمام زمان روزهای اول جنگ وجود داشته و هنوز هم وجود دارد زیرا چند حمام و آنهم برای چندما عتی بیشتر در روز بسیار نیستند، و ساکنان شهر روزمندان جبهه ها با عتبا با یاد از وقتشان را حتی برای رفتن به عمومی ها صرف نمائیند. البته از اوبیل فرماندهان نظامی در نظر داشتند که این مشکل را حل نمائیند ولی از آنجا که طبق معمول از راههای غلط میرفتند موفق نگشتند زیرا آنها اصرار داشتند که حمامها صرفا مورد استفاده ده نظامیان قرار گیرد که بدرستی و بحق مورد مخالفت حمامچیها و خود روزمندان نیز قرار گرفت. چندما عتی از روز شیرهای آب جهت استفاده آب مورد نیاز آب دارند و بعد خشک میشوند، از ابتدای جنگ تا کنون از برق جز برای معدودی از تاسیسات خبری نیست و تلویزیونها شی هم که بوسیله باطری مورد استفاده قرار میگیرند به علت خرابی تا هواره های تلویزیونی، سیعی جمعی ری اسلامی را نشان نمیدهند و از برنامهای تلویزیون رژیم بنفاد که امروزه سراپا نوهین به مردم تهران ایران و متغیر شور و شوق انقلابی مردم ما و اهانت به غرور ملی ما اوقات نشان را بر نموده اند جز نفرت و آنجا ریشتر به رژیم مدام تاجران و ربا بان روسی و آمریکائی که اکثر امهره های از آنها صد و ام در کسار مدام جنایتکار قرار میگیرند، احساس دیگری نتوانست نمی دهد. بعضی اوقات فیلمهایی به رایگان و یا جدا کثرتیک و مان نمایش داده میشود که در میان آنها فیلمهای مبارزاتی نیز چشم میخورد ما شند: نبرد الحزبیر، زنده باد با تا و . . . البته روزمندان بیش از حد علاقمند به تما شای فیلمهایی از مبارزات خلقهای جهان میباشند که سراپا پرا زفداکاری سردم با با شادویک روز در حالی که میخواهند فیلم مبتدلی را نمایش میدهند مورد اعتراض تما شایان قرار گرفت. چند آرایشگاهی هم در کسار ز هستند و مثل همیشه آرایشگرها با عتبا محترم در ده های مشورتی نشان (که امروزه مخصوصا این دردها فراوانند) میباشند. در میان آنها ۲ آرایشگاه فقط یک تومان و آنهم فقط بول شیغ مصرفی را میگیرند. یک چلو کبابی و بیش از ۲ کبابی با ز هستند و غذا خوری دیگری با ز نیست که آنها هم اکثر میرسان روزمندان هستند که آنهم بیشتر تنوعی در غذاهای بی حساب و کتاب از کانهای نشان میباشد. البته اکثر روزمندان از غذاهای از کانهای خود را نمیکنند ولی چیزی نمیگویند زیرا امروزه آبادان مسئله عمده ای نمیباشد. اکثر ادارات بجز چند تاسی گدکار میکنند بقیه تعطیل میباشند. مخازن و قسمتهای تولیدی شرکت نفت همیشه در آتش میوزد و بیشتر از جبهه ها مورد حملیه روزوران بعضی است. ولی کارگران زحمتکش سختی خدمات شرکت نفت امروزه بیشتر از همه اقتنا و طبقات دیگر در شهر مشغول بکار و عتبا شده و کارهای شهری بعضی خدمات مربوط به سه است. با انجام میدهد، آنها تا کنون دهها نفر از بهترین با ران و همکاران خود را شارا انقلاب و میهن کرده اند، آنها با حسان و دل آغاده رفتن به جبهه های نبرد میباشند. آنها از هر چه بیشتر نوده ای شدن جنگ استقبال میکنند و بسیاری از آنها در سخت شرایط ما شها دور از خانواده های آواره شده خود در خدمت

انقلاب و میهن بر میزینند، گرچه به علت شکل غلط هدایت جنگ که بزرگترین دردم سر کوبی متجا وزین و دست آوردن پیروزی سریع میباشد بسیاری از ورود گسترده آنها و با ران با وفا یشان به جبهه های نبرد جلوگیری میشود، ولی خون سرخ بسیاری از آنها و با ران حان بر کفشان پرچم طیفه کا رگرا در عشق و علاقه به میهن و انقلاب همچنان در اهتزاز نگاه داشته است و تنها میسر پیروزی در گرو هر چه بلندتر کردن این پرچم میباشد. اقتنا و طبقات زحمتکش علت قهرمان ایران زحمت ارزنده، اقتنا و زحمتکشان را فرا خوش نخواهند کرد و بی شک در بلند کردن این پرچم با رستگینی بدون خواهند گرفت.

بسیاری از کارکنان بیمارستانها و دوا طلبیان انقلابی در کنار آنها با حان و دل مشغول خدمت میباشند و گرچه تحت فشار روحی و جسمی فراوانی میباشند، زیرا آنها شاهد بدت های تکه به تکه یاره شده، فرزندان عزیز را زین میهن هستند که هیچوقت نمیخواهند از چنان نشان ببینند ولی شبانه روز در خدمت جنگ قرار دارند، زحمتشان ارزنده باد.

در این شرایط جنگی و در کنار با ران مداوم گلونه های مزدوران بعضی که بقول بعضی همشهریان امروزه از هر شو عتبار میبارد، از شیرهای کلاشینکف و کالیبر ۵ و ۷۵ و آرمی حی گرفته تا خمپاره های ۱۲۵ میلیمتری آتش زا و ویران کننده و گلونه های توپ های سنگین و موشکهای کاتیونا و موشکهای ۳ متری کله لحتله ای هم قطع نمی شوند. ساکنان تهران مانده در شهر به زندگی برعکس و کلی شراعت مندانه ای ادامه میدهند و در شرایطی که هر روز تعدادی از این عزیزان شهید و زخمی میگردند و خسور برخشان با رنگین کردن سنگفرشهای خیابان بدان آبادان عزیز میریزد، ولی همچنان امیدوارانه چون کوهی استوار ایستاده اند. هنگام عبور از کوچه و حیا با آنها به پیوسته سردار و پیروزانی بر میخوریم که سی اعننا به زوزه کشید حمیاره های مزدوران بعضی دردم در منازشان نشسته اند و سر را زونیا زویسار در دلهایشان مشغول میباشد. آنها از همه چیز میگویند، از عزیزانی که هر روز در جلو چشمشان بر میبر میباشند، از ویرانی شهر قشنگان، از دوری همشهری ها و خانواده هایشان و از بدبختی های آوارگی آنها در شهرهای دیگر. از شجاعت و صداقت رزمندگان نشان، از عدالتیها و اوضاع درهم و سهرم بملکشان و هم چنین از خوی و خصلت حناینگاران، رژیم فاشیستی سست و مزدوران آن با خشم و نفرت یاد میکنند و در چهره هر کدام ام سطور ای از مقاومت و کوهی از خشم و نفرت نمایان میگردند.

در حین عبور به بعضی خانواده های زحمتکش خلق عرب سرد میخوری که کودکان و زنان را عتبا میجا نوده شور در شهر نشسته میکنند و سراسری دیدن این کودکان تا ریکوش در اس سراسر جنگی لحظات شیرینی از زندگی را بسیار میآورد. معمولا برای بدانی که ما هم هست فرزندمان عزیز خود را دیده اند، با یکی از این خانواده ها به گفتگو مینشینیم. مرد میان سال خانواده همسرش و دو پسر کوچکش و دختر میان سالان دردم در منزلشان نشسته اند، در حالی که در چندمدتی خانه شان سترهای محکم نیز چشم میخورد، می پرسیم عمو چگونگی است که خانواده شما شرایط شهر را ترک نکرده اند. مگر می باشد که بگذارد و بماند، ما که جای دیگری نداریم در آن زندگی کنیم. می گوید: بسیار دیگر از خانواده ها بیرون میباشند. میگوید: احادمان در اینجا زندگی کرده اند و ما سیر میباشیم ما سیر میگوییم: خمپاره ها چی؟ نگرا نشان میکنند؟ ما غرور و ایمان خود جواب میدهند:

آبادان . . .

اما درکنار این دریای خروشان پراز دردها و شجاعت و فداکاریها و ایمان استوار و عشق و علاقه به میهن و انقلاب و منور از امید و آرزوها، با کمال شایستگیهای کوچک ولی بسیار متنوعی وجود دارند که میخواهند دردها را بیشتر، و ایمانها را متزلزل و امیدها را به یاس مبتل سازند. البته تمام تلاش مدبوحانهشان بجائی نخواهد رسید جز سواشی بیشترشان، زسرا تعفن آنان را توان ازین بردن آن عطر عشق و علاقه به میهن و انقلاب نیست. و این گندآب همان حزب جمهوری اسلامی خیا - نتکار، حزب بهشتی و آیت این یاران وفادار مظفر بقاشی ها و اردشیر زاهدی ها است.

هم میهن عزیز اگر با درشرا بیطی هستیم که قسمتی از میهن از جان عزیز ترمان در اشغال دشمن بیگانه است، و اگر درشرا بیطی هستیم که انقلاب خونیا زمان بخطر افتاده است و اگر درشرا بیطی هستیم که شرف و حیثیت و غرور ملی مان مورد تهدید دشمن قرار گرفته است گرچه با شما موجود آرزو میکنیم که این گندآب لااقل برای مدتی هم که شده بخشکد، تا بتوانی دست و پنبه نرم کنسی با دشمن متجاوز به میهن و انقلاب و شرف و حیثیت مان، ولی افسوس که آنها را ما موریت هست برای شکست انقلاب، ما موریت هست برای فروش وطن، ما موریت هست برای پایمال کردن حیثیت و غرور ملی و این ما نوربشاست از جانب ابرقدرتها و اربابان صدام به آنها. و اکنون را بهترین موقع برای هرجه متعفن تر کردن این گندآب تشخیص داده اند.

شما هنوطن اگر تعفن این گندآب خیابان مبارزان تهران را می آزارد، اگر تعفن این گندآب مدارس و سرور و خرم آباد و ایچون منکشد، اگر تعفن این گندآب چرخ کارخانه ها بمیان را از کار میاندازد، اگر تعفن این گندآب مزارع و کشتزارها - میان را میبخنکند، امیدوار که اینجا نیز بسبک رسما سد، اینجا این تعفن شرم آور تلاش برای شکست ما و پیروزی دشمن را در سر می پروراند. و ما در میان هزاران نمونه، خیانت اسن سران و اوباشان حزبی در اینجا فقط به ذکر چند ناشی مسردازیم که آنها بهشتی از حرور است.

البته محبت از سهم حیانت آنها در دور کردن مردم فهردان ما از حبه های نبرد و در کودتک و سرنامه، بارش نمی کسم چون بحث مفصل دارد که شده است، صحبت از اطلاعیه، گذاشی دادستان حرستان در آبادان هم می کسم چون فضلا در اس باره گفته - اجم، صحبت از دستگیری و زندانی نمودن و حتی اعدام اشکلا - بدون از حبه گرفته شده در گرما گرم متجاوز سردوران ستمی یسه خونین شهر را بسزمی کنیم چون دسکران در آن باره از پیساد گفتند و ما هم فضلا سوشه اسم و اگر حرف فقط آن سودا زمره منشن آسان بود. صحبت از اخراج صدها غرامتلاسون از حبه هیای نبرد و محروم کردن آنها از فداکاری در راه انقلاب و میهن می - باشد. اخراج آنها شی که ما دفا نه صدها کیلو مسردا برای شرکت در جنگ طی کرده اند، صحبت از حرقه و سردسودن رژیم کبایشی است که در راه رها شی مسهن عاشقانه آماده، چاشهای پند، صحبت از حیانت به ملت و خدمت به صدام و اربابان آمریکایشی و روسی است. و حال حدسبوه، کوچک از زبان خود آن

دختر ۱۸ ساله ای که فدکوتاهن بسیار کننترا رسننش او را نشان میدهد سکوند من خود آدابی همگم چندسال پیش به همراه خانواده ام به تهران رنسم، موقع ترکبیری های خوشبخت شهر طقت ما سن در تهران را ندانم و آرا حاکه خانوادهم از زمین اهاره مسردا دستون اچاره، آنها و سپهره تعدادی اردوگانش

البته خطرناک هستند ولی مواظب هستیم و بهر حال ما اینجارا بیشتر از هر جای دیگر دوست بیداریم. برآستی در گفتارش سراسر عشق بوطن نهفته است همچنان که در کردارش متجلی است.

تعدادی از جوانهای مانده در شهر برای شرکت در جنگ به درون ارگانها و مساجد رفته اند و از این طریق در جنگ شرکت میکنند و تعدادی نیز در بیرون آنها مشغولند. بهر حال همه آنها آرزو دارند که بهترین فداکاری را برای عقاومت و حفظ شهرشان و باز پس گرفتن مناطق اشغالیشان بنمایند، و برآستی این جوانان گذشته از اینکه امروزه سنگرهای مقاومت هستند، کوله با ری از تجارب این جنگ را نیز برای مردمان بهمراه خواهند داشت، جوانان خونین شهری نیز در آبادان فراوانند. آنها به عشق آزاد ساختن شهر حاسه ساژشان می رزمند و امروزه بسیاری از آنها وقتی میخواهند شما را از محبت و مصیبت خود بهره مند سازند میگویند وقتی که شهرمان آزاد شد شما اولین کسی خواهید بود که به خانه مان دعوت خواهیم کرد. به امید آن روز.

درکنار ساکنان مانده در شهر مدام همشهریانی نیز بیچشم میخورند که برای بردن قسمتهای از ناشیبه، زندگیشان برای زندگی کردن در شهرهای آواره شده به شهر میآیند، البته آنها از مشکلات بیش از حد موجود مینالند زیرا بسیاری از آنها گلسه از دزدیده شدن تعدادی از ناشیبه، منازلشان دارند، اینکه این حیانت را چه کسی مرتکب میشود معلوم نیست ولی آنچه مسلم است هر یک از ارگانها دیگری را مقصوبا عامل میدانند، بسیاری از آنها برای بردن قسمتی از ناشیبه باید ۳۰۰۰ تومان پول به حساب شهرداری بویزند تا ماشینی را جهت حمل اناشیبه آنها به ما بدهد. ۳ کیلومتر را اختیار آنها قرار دهد و از این کار شهرداری سبانهنگارند و ما نیز ازین کار را جز گرفته گیری چیز دیگری نمی توانیم بنامیم.

امروز ساکنان مانده در شهر بیشتر از هر موقع بیم نرد بسک هستند و در بسیاری موارد با زگونمودن نگراشیها و در دلها بیت و ردوسدل کردن وسایل مورد نیازت با هم محله ای و یا همسراه موریت چندان احتیاجی به شناسائی قبلی ندارد. بنا بر این درکنار تمام مخاطرات زندگی امروزی، محیطی پراز صفا و سببیت و همدردی تو را میدوایر میسازد، بیفیده، ما همه آنها امروزه در شهر زندگی میکنند چه آنها شی که در خط مقدم حبه اند، و این سبزی فروش زحمتکش و چه آن کارگر فهردان همگی فهردانان این جنگند، زیرا تمام آنها برای امر پیروزی در تلاشند و در شهری که خود به حبه تبدیل شده است در حالی که هیچ چیزی نمی توانند ضمانت کنند که در حین عبور از یک کوچه به کوچه دیگر هر داجابت ترکش خمپاره های مزدوران بعشی که لحظه ای برین آن قطع نمی شود فراوانگیری چون سرخت بر خیا بسان تجریده، زندگی کردن خود حاسه است. اما درکنار شما می آید مخاطرات آنچه که انسانی را همیشه میدوایرنگه میدارد و حبه ایست از حدعالی و ایمان محکم برای مقاومت میباشد. زیرا امروزه دیگر در اینجا با اربابان خمپاره بسیار عادی شده است و نرسر بهترین مدرسه برای کسب شجاعت و فداکاری میباشد.

آبادان . . .

عازم خوزستان گشتم زیرا بودن در آبادان با وجود قوم و خویش - های فراوان برایم ممکن بود و از بهای با نهایی سوزان با ما عتقلا بیاید روی خود را به زادگاه محاصره شده مان رساندم و به صف دیگرندگان پیوستم. در این مدت از همان روزهای اول با ساختن - ساختنات و رفتن به جبهه ذوالفقاری برای نجات زخمی هسان - آرمیان باران گزرنه های مزدوران عراقی بسیار خوشحال بودم. که توان اشبات عشق و علاقه ام را به شهرم، مردم، سپهتسم دارم. با کم شدن درگیری ها از طریق ما جادو سیمارسان تا به وظیفه مقدس خود ادامه دادیم. بعد از اطلاعیه کذاشی بارها خواستند مرا از شهر بیرون کنند و هر بار بیوسئله آشنا یانی که تازه پیدا کرده بودم و از کارم رضایت داشتند امکان مانسندن در سرکارم را پیدا کردم. چهار ماه گذشته بود با لآخره روزی چند نفر سر از اوسانان حزبی در لباس پاسداری مزا از محل کارم اخراج و ۲۴ ساعت فرمت دادند تا شهر را ترک کنم. من که این همه رادطبی کرده بودم، به هیچ وسیله دلم نمیخواست شهری را که با تنم وجودم دوستش دارم و اکنون بهترین موقع خدمتگزاری من به آن است ترک کنم. دم منزل اقوام مشغول سنگر کنی بودم که او با ششان حزبی رسیدند و بزور مرا در ماشین انداخته و تا پای لنج بسیاری خروج از شهر بردند. من که بسیار رنگران هم بودم آرزوی بعلت مشکلات راه نشوا نستم سرورم، فردا از نو مرا دیدند و تلاش برای دستگیری من نمودند که ما رفتن به میان مردم از دستشان خلاص شدم. او میگوید این چه حی است که در هیچ شرایطی از اجمال سنگیشان دست بر نمی دارند، با او میگوئیم که این من خیانست بیوطن است، من خیانست به مردم است، من خیانست به انقلاب است که امروز در گذر آت متعفن حزب جمهوری طلا نیا ر شده است.

حوان ۴۰ ساله دیگری میگوید خانوادهم اصرا ربی خند استند که من نیز پیش آنها به شهرستانی دیگر بروم ولی من - - - - - برفت اعتنا نکردم، تلاش هم نمودم که از طریق یکی از ارکانها به جبهه بروم برایم ممکن نشد، ناچار در شهر ماندم تا در صورت امکان به جبهه بروم و با اگر روزی مزدوران جرشت عود به شهر داشتند، با تمام وجودم از شهر دفاع کنم و حداقل نیز هر چه را بر مقاومت برایم ممکن باشد دریغ نخواهم کرد. ششی در خانه حبس بودم که ۵ نفر مسلح بزور وارد خانه مان شدند. آنها با کتشیایی برای زگل شما می خانه ما را زیر و رو میگردند، در قیق مدوم نموده دنبال چه میگردند. مرا بزور به سیاه بردند، در بیسن راه من کتک کاری گفتند و چرا در شهر مانده ای حتما جیبی هستی من گشتم نه گفتند و توئی ستون پنجم هستی، من از حشم بر آنها نعره کردم. گفتند پس در دعستی، خلاصه من کتک کاری مفضل برایه یک اطاق سرد بردند، نصف شب مرا چشم بسته بدنی گردانند و بعد به یک اطاق برودند. در آنجا حوانی را لخت بر روی یک صندلی نشانده بودند و با شوک الکتریکی میزدند، آنها مرا میزدند و میگشند و را ساگا کن یک کمونیست "لمنتی" است اگر راست گویی در حالی که دستگا های شکنجه مانند کشیدن ناخن و چیز - های دیگر که من نمی شناسم نشانم میدادند می گفتند روزگارت را اینها به آتش میکشند. من در حالی که به حوان در حال شکنجه

نگاه میکردم، خشمناک هیچی نمیگفتم. حوان دیگری در دلبش را چنین میگوید: من بیش از هزار کیلومتر طی کرده ام تا به آبادان رسیدم. بیش از ۴ ماه است در آبادان می باشم و در این مدت اکثرا در جبهه بوده ام، همسنگرانم به من علاقه و اعتماد زیادی پیدا کرده بودند و میخواستند من مشول دسته شوم، فرامانده قسمت هم اعضا دفراوان داشت. روزی آمدند و گفتند سیاه ها تو کارداردی. وقتی رفتم آنها گفتند البته توستون پنجم نیستی ولی گویا هوادار فلان حزبان سیاسی هستی بنا بر این تا ۴۸ ساعت با بد شهر را ترک کنی. من در حالی که افسرده و غمگین بودم تمیذاشتم چطور حزبان را با همسنگرانم در میان بگذارم ولی آنها از حالت من خود متوجه گشتند زیرا امروزه از این برنا مه از سیاه ها بسیار همه بگران و خشنکین شدند، من تفنگم را تحویل آنها دادم و بسیار قلبی پراز درد ولی امیدوارم از دستم خدا حافظی کردم.

و برآستی این منشی از خروارها است. هم اکنون در میان نظر از انقلابیون صرفا بعلت بی اعتنائی به اطلاعیه کذاشی داد - ستان حزبی آبادان مبنی بر خروج جیبی ها از شهر، در زندان - های رژیم جمهوری اسلامی میباشند.

ولی هوطن اگر فکر کنیم که آن پاسداری که امروزه در جبهه ها عا شقا نه جان میدهد همان پاسدار مجری برنا م - های حزب کذاشی میباشد دور از واقعیت است. زیرا از همان ابتدای جنگ بسیاری از رزمندگان درون ارگانها از برنا م های ضد انقلابی حزب متشنر بودند و حال در مورد یک دسته از این اوسانان در درون سیاه آبادان:

در سیاه آبادان شخصی بنام نیک وجود دارد. او که لمبیس و خود فروش میباشد همیشه یک باندهیستش پیچیده و بیعتوان شد افتخارش که افتخار آن شکنجه گری است، با افتخار آن راستش نشان میدهد و خود آشکارا میگوید که من کاری نه به سرها ز عزافای دارم و نه به ستون پنجم. کار من دستگیری جیبی ها و مجاهدیس است. او که دارای یک گروه ۴ نفری مخفی در درون سیاه زمینی افراد آن نیز بیرون سیاه میباشد، همیشه در کوجه و خیابانها بر سه میزند تا انقلابیون را دستگیر نماید، بسیاری روحانان سیاه شدند از او و گروهش متشنر هستند و عده ای هم تلاش برای رفتن به گروه او را دارند. امکانات او فوق العاده است و هر چه بخواهد در اختیارش قرار میدهد، او با شان همراه او آرادا سه بپر خانه ای که خواستند بدون حتی داشتن سرگه دادستان وارد میشوند، و در تمامی ارگانها حزب کذاشی به اسن صورت اوسا - شانی را برای اجرای حرکتشای ارتشاعی خود در خانه و مغرجه و هرج و مرج دارد. و از اول جنگ تا کنون محسوسا به رکس - و در آورتن جنگ در جبهه ها صدها نفر از انقلابیون را از جبهه ها، سیاه رستانها، و دیگر ارگانها که در خدمت پیشرو در حرکت بودند اخراج کرده اند.

بنا بر این ای همسنگر جبهه های جنگ عادلانه، اگر شما انقلابیون و کمونیستهای همسنگر خود را افسرده و غمگین مسسیر سبندار که ترس از زوزه خمیازه های مزدوران منشی است. هرگز زیرا انقلابیون و مخصوصا کمونیستهای به اسن مسئله برده اند که بدون جنگ رهائی ملتها ممکن نیست. بنا بر اس آنها همیشه آماده پذیرش سختشای جنگ هستند. و اگر فکر میکنی که غم از دست دادن رفیق همسنگر او را افسرده کرده است، گرچه غم از دست دادن رفیق چون کوهی سنگین است ولی بخارت مسسرد خلقهای چین، ویتنام، الجزایر و ایران (بقیه در صفحه ۱۱)

**نامه و خبر از جبهه
 آبادان - خونین شهر**

میکردند. البته ما مخالف طولانی شدن جنگ نیستیم. زیرا
 چهارب جنگهای طولانی ملت دلبخواه ما و نیز شما را بگراقتدر
 جنگهای طولانی مدت ملت کبیرچین و مدتها وردهای ارزشمند آن
 خلفای قهرمان نشانانی دربرآوردن امیربالیستها به
 وسیله جنگهای طولانی نشان میدهد. جنگهایی که صدها لشکروار
 برکهای عظیم امیربالیستها را (که البته ارتش ما همیشه وجوه
 دارای آنها را نیز برآوردن مگانا نموده) درهم شکسته اند.
 ولی سؤال ما اینست که جنگ طولانی با تکیه بر چه کما نیست
 وجهش و ای ربا چه سبب است؟ آیا با تکیه بر آن افسری که صرفاً
 چون حقوق نظامی میگیرد یا بدینگونه با تکیه بر آن زحمت -
 کفایتی که دربرها با آنها، نیز آنها، نطلسنا آنها چون گوهی ستوار
 ایستاده اند و امروزه مطابق با سببها بسیار از طرف ما نشان
 شما آنها با بدهیده، بدون پنجم نگریسته میشوند. رهنمائی کسی
 که وجودشان ما را لامل از عشق بر طرفی است.
 آیا با تکیه بر آن سربازی که در سنگر برای اخلا م خدمت روز
 شما ری میکند و تنها بر طبق قانون نظام وظیفه، با حفاظت بی
 جبهه آورده شده با تکیه بر آن نوجوان خونین شهری که ما نشان
 با فارتجکی بزیارت نک دشمن میروند. و جوانانی که شورا انقلابی
 آنها را به گلوله های دانی برایشا بودی دشمن تبدیل کرده است.
 آیا با تکیه بر آن فرماندهان فرمانی تربیت شده در امر -
 یگا و اسراشیل با تکیه بر آن گارگران بولادین اراده ای که
 اسخما داخل تمامی مشکلات راه دارند. کارگزارانی که تنها تصمیم -
 شان وحشی بزرگ برای دشمن است. خلاصه جنگ طولانی راه نشان
 مین و انقلاب شوا نخبه پیش برده.
 البته ما زحمات سربازان و درجه داران و افسران مینهن
 پرست و حتی آن شهدا را فرما ندهانی را که در جنگ بر طبقه تجا و ز
 گران موضع مردمی دارند نمانده نمیگیریم؛ منجمله آنها نیز فقط
 و فقط در گنا رتوده های مسلح مردم به قدرت عظیم تبدیل میشوند
 مردم با بداین جکارا زیر سؤال قرار دهند و از ایشان
 بپرسند که: شیوه شما برای پیشبرد این جنگ چیست؟ آیا صرفاً
 با تکیه بر تانک و توپ، که ناچار برای تهیه آن دست به افسان
 امیربالیستها و با سوسال امیربالیستخواهید شد میخواهید! این
 جنگ را به پیش برید؟ بی خود نیست که امروزه عده ای از شما
 دولتمردان تمایل به خرید سلاح از روسیه امیربالیستی دارند
 و نوکران آن ابرقدرت ما تند حزب شده، خائن شما را هر چه بیشتر
 به این وابستگی فرا میخوانند و نیز پند و اندرزهای چریکهای
 اکثریت یعنی شما را بی از قبیل "موا" مسلح کردن پاسداران
 به سلاح سنگین" بجای شما را مسلح کردن همه مردم (و از جمله
 پاسداران) به مزاقان خوش میافشد. زیرا آنان میدانند
 که عده ای از گردانندگان پاسداران تمایل به نزدیکی با امیر -
 بالیستروس دارند. مطرح کردن این شمارهای توغالی از
 ملاحظاتی این نورشها به سوسال امیربالیستی میفودنسه
 از علاقمندی به پیروزی مردم ایران، و نه مولودانگانان مسر
 شور و شوق مین پرستانه و ایمان انقلابی و استعدادهای شما
 ارزش توده های مسلح مردم ما.

مطالب و اخبار زیر بر تارخ یکما سفند ۹۹ نوشته شده. کسه
 بنا به ملل " یعنی "دیروز" رسید و اکنون به چاپ آنها
 اقدام میکنیم.

وضع جبهه های آبادان ۲۵ دی ۲۵ بهمن

بعد از حمله پیروز نشانانه نیروهای ما در جبهه های اشراق
 در تاریخ ۱۲ و ۱۵ دی و نیز حمله مطابقه ما در جبهه های اشراق
 ما در جبهه های آبادان که منجر به شهادت عده ای از رزمندگان از
 جمله یکی از رفقای اتحادیه بنا میهد از رحیم تصویرلی که با دار
 و همه شهدای آنروز گرامی باد. اوضاع اکثر جبهه های جنوب
 بویژه جبهه های آبادان نیز بیروتمولات چندانی نکرده و در طرف
 فقط به آتش توپخانه پیروزی هدیه گون نیز بر تانکها ره بطرف
 هم اکتفا میکنند و این در شرا بطی است که مزدوران بعثی در اکثر
 نقاط در همان مناطق و مواضع اشغالی روزهای شروع جنگ
 مستقر میباشند و به علت نزدیکی به شهرها نمان و معاصره و اشغال
 بعضی از شهرها و روستاها نمان بیش از یک میلیون نفر از سردم
 ستندیده. میتمان را آواره گردانده اند و نیز روزها با بمباران
 این شهرها توسط مزدوران بعثی تعدادی از هموطنان ما شهید و
 زخمی میگرددند و پیروزی شهرها و روستاها نمان روز به روز
 افزوده میگردد.

عدم سرکوبی و پیروزی نماندن مزدوران بعثی از خاک مینهن -
 مان و تا بدین حد نیز فعال نمودن اوضاع جنگ در جبهه های یک
 نا توانی بزرگ است. و این نا توانی رزمندگان دلبخواه های
 ما که با جان و دل آماده شروع جانیازی میباشند نبوده و نمی
 باشد.

نا توانی ملت قهرمان ایران که فداکاریها و گذشت بی حد
 و حساب از خود نشان داده و دلیرانه چون گوهی در مقابل افسر
 قدرتها ایستاده اند نمانند.

نا توانی دولت مردان و سران جمهوری اسلامی است که بجای
 تکیه بر قدرت لایزال توده های مسلح مردم تکیه بر ارتش دارند که
 دست پرورده کارگزاران خارجی و رژیم سلطنت بوده و فرماندهان
 و بسیاری از کارگزارهای نظامی آن دارای روحیه انقلابی و مردم
 دارانه و مین پرستانه نمیباشند.

نا توانی آنها بی است که میخواهند تجا و امیربالیستی
 را با دیدگاه بورژوازی یعنی فقط با تکیه بر تانک و توپ عقب
 بزنند و با تکیه بر شور و شوق مین پرستانه و ایمان انقلابی
 توده های مسلح.

نا توانی آن مرتجعین انحصار طلبی است که از اشتدای
 تجا و مزدوران بعثی وظیفه مرکزیشان را اخلال در جبهه ها و
 پشت جبهه ها بوسیله دستگیری و زندانی کردن و اخراج و حتی در
 مواردی اعدا ما انقلابیون قرار داده اند. انقلابیونی که تنها
 جرمشان جنگیدن با مزدوران بعث و نشانستن مکتب استبداد و
 خلفان حزب جمهوری بوده است.

نا توانی و بر تانکها اینها است که روز به روز رزمندگان ما
 را در جبهه های نبرد سرد تر و مردمی را از تارخ جبهه ها بی اطلاع

نامه و خبر از ...

بقیه از صفحه ۱۷

و آیا شما با صوفای جنگ کلاسیک بین دو ارتش قادر به شکست ارتش مزدور صدام خواهید شد. با استفاده از استعداد های مردمان و وارد کردن ضربات به شیوه های پارتنری و شیخونی و جنگ و گریزها و در کتار آن جنگ منظم کاری که روزهای اوایل شروع جنگ موقیمیکه هنوز مردم در جبهه های نبرد بودند و میدها به ارتش شما بسته نشده بود با موفقیت عظیمی صورت گرفت و ضربات کوبنده ای به دشمن وارد میساخت و مزدوران بعثی را همیشه در جفت نگه میداشت؟

پس طولانی کردن جنگ به این شکل بوسیله شما آقایان برای تضعیف دشمن و وارد کردن ضربه نهایی نیست، بلکه صرفاً جهت خسته کردن رزمندگان در جبهه ها و دور کردن مردم از جبهه نبرد و آماده کردن زمینه برای سازش خفت بار تر از سازشهای دیگر در مقابل ابرقدرتهاست.

پس برای این شما مردم قهرمان و دلاور شما رزمندگان دلیر جبهه ها با بد خود به میدان وارد شوید و برای سرکوبی مزدوران بعثی و دادن درس تلخ دیگری به ابرقدرتها خود سلاح برگزینید و این امکان را برای نیروهای انقلابی که مادامتا در تلاش برای سرکوبی متجاوزین و کسب پیروزی میباشند، برای تسبیح و متشکل کردن شما توده های قهرمان، بوجود آورید.

اخبار عملیات از ۲۵ دی تا ۲۵ بهمن در جبهه های آبادان

در این مدت در جبهه های فیاضیه، میدان شیر، ایستگاه هفت بطور پراکنده تبادل آتش توپخانه ادامه داده شده و از ۱۵ بهمن در آن طرف از شدت آن گاسته شده، و هیچکدام از طرفین دست آورده چندانی نداشته اند.

جبهه اروندکنار

در طول مسیر اروندکنار را اکثر اوقات درگیریهای پراکنده بوسیله سلاحهای سبک و گاه ای اوقات بوسیله سلاحهای سنگین وجود داشته که البته مزدوران بعثی بهیچ وجه قادر به آمدن به این طرف رود نیستند و بیشتر هدفشان از ایجاد درگیری در آن مسیر صرف نمودن مهمات بوسیله نیروهای ما میباشد، که نیروهای ما با بد در صورتی که برنا مه ای برای پیش رفتن و ضربه به دشمن را ندارند با عدم شناساندن سنگرهای خود دشمن از مسیر اروند محافظت نموده و در مصرف مهمات دقت کافی مینمایند.

جبهه خونین شهر

در این جبهه نیز فقط خمپاره اندازهای دو طرف مواضع همدیگر را زیر آتش قرار میدهند و هیچکدام از طرفین نسبت به مواضع هم حمله و پیشروی ننموده اند.

بیمباران شهر

در این مدت بمباران شهر آبادان بوسیله توپها و خمپاره های مزدوران بعثی ادامه داشته و هر روز تعدادی از شهروندان ما زخمی و شهید گشته اند. بمباران شهر از تاریخ ۲۵ تا ۲۷ بهمن شدت بی سابقه ای بوده و در ۲۶ بهمن برای اولین بار مزدوران بعثت یک مرتبه ۲۵ توپک کاتیون را به شما بمبارانهای احمد آباد - عروسی - بازار که محل تجمع در بعضی اوقات میباشد

پس شما با کینه شدید خود نسبت به آن ارتش بیادین بودید و با کینه ای که در آن روزها داشت، طلقات آن روزها زخمی و یک شهید بود که شهیدان ما در تهن زحمتکش عربی که ما ست مفروخت میباشد.

تجاوزهای بعثی به آسمان آسمان

در این مدت بطور مداوم اکثر شهرها و میگهای متجاوزین به آسمان شهر آبادان تجاوز نموده که با آتش پدا قندرزندگان با مجبور بر فراز گشته و قادر به انجام هیچ عملیاتی نشدند، بلنشد پرواز نمودن هواپیماها و در شب چندین بار ظاهر شدن آنها نشان میدهد که هدف آنها بیشتر صرف کردن مهمات پدا قندزروهای ما میباشد که با دیدن نظر نیروهای رزمنده ما باشد. البته میگهای عراقی هر زمان که امکان پیدا میکنند بی شما نه منطبق مکتوبی را بمباران میکنند.

آتش سوزی انبار کفش های پلاستیکی

در ۲۴ بهمن در حوالی بیمارستان امدادگران (شیرو خورشید سابق) یک انبار کفشهای پلاستیکی بر آتش سوزی علامت الدین آتش گرفت که بعد از ۲ ساعت با تلاش کارگران زحمتکش آتش نشانی، آتش خاموش شد.

پاک کردن شمارهای انقلابی

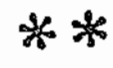
در شرایطی که مزدوران بعثی شب و روز به بمباران شهرها و روستاهای ما مشغولند، سردمداران حزب قیامت پیشه جمهوری اینجا افرادی را اجیر نموده و نیروی زیادی را صرف پاک کردن شمارهای انقلابی که بر در و دیوار شهر نوشته شده اند، مینمایند. اینان در ۴ کمیته تقسیم کار نموده و هر کمیته با کلی امکانات مشغول پاک کردن شمارهای انقلابی و نوشتن بدویسیرا به مردم میباشد. که البته بنا حق بجای آرم قیامت حزب جمهوری امضای سربازان جبهه را در زیر آن مینویسند.

کمیته اول با چند ماشین مشغول پیدا کردن شمارها میشود؛ کمیته دوم مشغول پاک کردن شمارها میگردد؛ کمیته سوم مشغول نوشتن شمارهای خودشان میشود و کمیته چهارم به تهیه تدارکات برای کثافت کاریهای آنها میپردازد.

اخراج داوطلبان انقلابی از جبهه ها

در این مدت نیز تعداد زیادی از رزمندگان انقلابی از جبهه های فیاضیه، ایستگاه هفت، اروندکنار، بیمارستان، جهاد، بوسیله اوسانان حزبی " بحر مکتبی " نبودن احراج شدند و حتی آنها را بزور مجبور به ترک شهر کردند. اینان با اس حرکات تنگیشان بهترین خدمت خود را به عدم خاش مینمایند. بی خیالی اعضای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و با صلاح عضو شورای عالی دفاع

آقای رفسنجانی که وقتی با حالت و فیاضیه مخصوصشان در پشت تریبون مجلس ظاهر میشوند آنطور و نمود میکنند که هر چه چیز مطلع اندو هنگام رفتن به شورای عالی دفاع بحال حدود سالها طرح بر نامه های جنگی بوده اند، به اران حردارند و نه از ایرانیان. ایشان تنها در فکر مقام و مال و مال سانی از آنند. زیرا حدود ۳۰ روز پیش یعنی در شرایطی که چهار رساله نیم از تجاوز مزدوران بعثی میگردد شما بنده های مغفلان آبادان به پیش ایشان رفته بودید و ایشان ساکمال و حاجت میبردند که مگر مدارس آبادان تعطیل است!! البته آقای بهمنی سگران شما شیدا را حاطه، همفظ را خود! چون ایشان آمار انقلابیون احراج شده از جبهه را کاملاً برای گزارش در جلسات حزبیشان حفظید!



اخباری از برخی کشورها

هندوستان

خیل عظیم دهقانان و کثرت یوزان خرد در تمام کشور بحرکت درآمده اند. طی مساه گذشته گزارشات متعددی مبنی بر سرپیچی دهقانان از پذیرش فن ستم و استعمار و نظایر آن سوده ای آنها که با خشونت و خبیانه پلیس هندوستان مواجه شده است میرسد. اهمیت این جنبش را از کوشی که خانم ایندیرا گاندی برای فرونشانی این جنبش بکار میبرد می توان درک کرد. ماه گذشته خانم گاندی مبلغ ۱۲۵ میلیون دلار خرج کرد تا با آوردن ۲ میلیون دهقان به دهلی نو که توسط اتوبوسها و قطارها شیکه برای این منظور جاره شده بود و در اردوگاههای مخصوص دولتی سکنی داده شده بودند و شمارهای خاصی که به آنها یا داده بودند و در رعیت بیست هزار پلین برای کنترل اوضاع، نظاهرات ساختگی دهقانان در پیشانیها می کردیم ترسیدند.

شیخ فارس

انقلاب ما که الهام بخش ملتسویا نغرا از مردم جهان بود در قلب امپریالیستها و نوکران آنان هراس و نفرت عظیمی ایجاد نمود. پس از پیروزی انقلاب ایران در سرنگونی رژیم شاه امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا از سرنگون شدن مهره های دیگر خبر خوشی منطقه به هراس افتادند و با بد عملیاتی فتنه جویان توده های مبارز مردم در سراسر خاور میانه از این انقلاب آنکارا و بیهوشی پیشینها بیگانه اند. با پیروزی مردم ایران امپریالیسم آمریکا به شتاب و پایداری رژیمهای وابستدش در منطقه مثل عمان، عربستان سعودی و اردن بطور

جدی دچار تردید شد. در پاسخ گوئی به این معضل و در ادامه ترس از پیروی شوروی به منطقه خلیج فارس، آمریکا از طریق عربستان پیمان امنیت خلیج را اعلام کرد. هدف این پیمان تا مین کمک به کشورهای عضو صورت تجا و ز خصمانه است و ترس از شوروی بهانه را شاه این طرح است. در حقیقت هما نظور که مجله است دیز (۱۳ دسامبر) اذعان نموده و حجت از گسترش انقلاب ایران آمریکا را وادار نموده تا بقول معروف شما تخم مرغها را در یک سبد (عربستان سعودی) بچیند. هم اکنون امپریالیسم آمریکا قصد گسترش پایه های خود را در تمام منطقه دارد. بنا بر این پیمان "امنیت خلیج" مفهومی جز تا مین امنیت برای نوکران مرتجع امپریالیسم آمریکا در مقابل مبارزه انقلابی منطقه ندارد.

عراق

دیوید را کفلر سرما به دار معروف آمریکایی و یار وفادار کسینجر روابط مستحکمی با عراق و مداح حسین برقرار نموده (بانک چیس ما آنها شان بانک را کفلر تنها بانک آمریکایی است که ذخایر عراق در آن قرار دارد) و هم اکنون مطابق برخی از گزارشات مذاکرات محرمانه ما بین تیم سیاه جریان دارد که منظور آن احتمال تجهیز ارتش عراق با سلاحهای غریب در دوره بعد از جنگ است.

یوگسلاوی

بحران اقتصادی غرب و شرق از یوگسلاوی با اصطلاح غیر منصفانه نگذاشته است. هفته گذشته میجا توویک رهبر گروهی که جای نشین تپوشند اعلام داشت که تورم، کمبودها و

نبودن کالاهای مصرفی پرا اهمیت ترین "مایل درجه اول سیا سی" در یوگسلاوی است. تورم در سال گذشته بمیزان ۴۰ درصد رسید که در دولت امیدوار است که این میزان را در سال جاری در حد ۳۰ درصد نگاه دارد ولی بعضی از اقتصاددانان پیش بینی میکنند که این میزان تا ۱۰۰ درصد هم افزایش نشان دهد.

شوروی

آیا هنوز کسی شک دارد که در شوروی امروز ستم ملی برقرار است؟ جمهوری شوروی استونی که در شمالی ترین منطقه بالٹیک قرار دارد در سال ۱۹۴۰ به جمهوری سوسیالیستی شوروی پیوست. امروز ستم انحصار روابط سوسیالیستی و احیاء روابط سرمایه داری تمام اروپای متباسب با این روابط نیز بر مردم مستول شده که یکی از جنبه های آن شونیزم (برتری طلبی) روس است. در مقابل این برتری طلبی روس جنبشهای ملی برای رهایی از ستم ملی تزارهای نو در تمام جمهوریهای غیر روسی بچشم نیخورد. در اکتبر سال گذشته یک تظاهرات ضد روسی در تالین پایتخت استونی سرد گزاری شد و تعدادی دستگیر شدند. اروپایان کرملین میخواهند که هر چه زودتر این مبارزات را در منطقه خفه کنند تا این مبارزات به دیگر ملیتهای تحت سلطه آنان گسترش نیابد ولی آنها کور خوانده اند چون هر گاه ستم هست مبارزه هست. در استونی مثل دیگر مناطقی که اقلیتهای ملی گونست دارند حقوق این ملیتها فقط در روی کاغذ عسار دارد ولی در عمل بطور روزمره سرکوب میشود. در نامه ای که چندین پیش از طرف چهل سفار روسی - کران استونی به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل داده شد

عنوان میگردد. در حالیکه کتابهای بزبان روسی با سانس در دسترس هستند کتابها شیکه بزبان استونی چاپ میشوند هر روزه کمیاب و کمیاب تر میشوند و آموزش واد دوستد برا بوری زبان سهیجوجه وجود ندارد. البته کسانیکه این نامها را امضاء کردند مورد ایداء و آزار قرار گرفتند و منازلمان سازند دید شد و تعدادی از آنها دستگیر شدند.

ویتنام

حزب کمونیست ویتنام هر روز بیش از پیش در مقابل اروپایان کرملین سخته می نماید. هفته گذشته دبیر کل حزب لهوان در پی مسافرتش به مکتوبه مناسبت برگزاری بیست و ششمین کنفرانس بخش بزرگتری از منابع نفت و گاز ویتنام را در اختیار شوروی گذاشت. این یک نمونه کلاسیک روابط کمپرادور است که تکنولوژی شوروی برای استخراج نفت و گاز ویتنام جهت استفاده شوروی و فروش آن در بازارهای خارجی بخدمت گرفته میشود. البته لهوان در زمینه سیاست خارجی هم هما واتی خویش را با اروپایان کرملین با صدای رسا اعلام داشت. او گفت که "ویتنام در زمینه سیاست خارجی دارای نظرات یکسان است" و در ادامه افزود که "ویتنام از سیاست خارجی شوروی برای استقرار صلح و پیشینسای مسامد" **کانادا** اینبار اروپا در کانادا رئیس جمهور آمریکا استفالی را که تا پیشه اتی بود در نامه کرد. رهاسگه این مهره سرمایه امپریالیسم آمریکا را هوا بیما در کانادا پاداهند. مدها ظاهر کسده با شمارهای عدا میرا - لستی از ریکان "استعمال نمودند و محبورند تساموتی مردم مرا ر کرده با سانس و زیرکانا را مرود در کفرانس شان شرکت مساند. **نصفه در صفحه ۲۰**

بیانیه امام

اوضاع دوباره به حال اول و طبعاً "بدتر" از آن برسی - گردد. موج بعدی شدیدتر و وسیع تر میشود.

اما فروکش دعوا و آتش پس میان جناحهای حاکم نیز چندکاهه و نا پایدار است، همانطور که تمام مینا قهرسای وحدت میان آنها در گذشته نیز چندکاهه و نا پایدار بود و تنها سبب آن متارکهای بود برای گناه گشای و قضا دما می شد بدتر بعدی، سیاست امام که آنکارا بر "عادل قدرتها" و "موازنه قوا" در میان جناحهای حاکم یعنی مینا شد طبعاً نمی تواند و بعضی اختوار است برای دولت جمهوری اسلامی بوجود آورد - هر چند هر ابلی جنگلی با جدویا خطر "خو طبه و فساد" گروههای خارجی از قدرت حاکم چون مخربگی در مرفه های طرفین دعوا برآوردند - اما از آنجا که این وحدت نیز از آنست که بگردد بر طرف دیگر سرافراشته و بر هر دو طرف غلبه کند.

ایشان را اما مظاهر احد وسطی را گرفت و برخلاف انتظار سران حزب کذا می بدخوبه گیری در برابر طرف مقابل نبوده است. از یکسو مسئولیت فرماندهی کل قوا را با ریگری برای رئیس جمهور تصدیق کرد و با دخالت حزبی ها و روحانیون متعل به آنها در جنگ مخالفت ورزیدند، و از سوی دیگر عملاً حق سخنرانی و در واقع تبلیغ سیاسی در میان مردم را از بنی محدود طرفداران وی و همچنین سایر عناصر مخالف با حزب و سران به قوه تا پایان جنگ - که معلوم نیست تا کی طول کشد - گرفت؛ چه "طرف دیگر" یعنی حزبی ها، که غالباً ائمه جماعات با آنها هستند و با آنها هم آواشی میکنند بهر حال

بلندگوهای نماز جمعیه را در دست دارند. ولی اینکه امام واقعا و عملاً تا چه حد میان آنها گرفته و حفظ وحدت جناحی را با واقع بینی هدف خود قرار داده بسته به آن هیئت است به تفری پیشنهادی ایشان می باشد، که عملاً هر کل قضا یا نقش حکم و داوری داشته و رأی شما بیده امام در آن تصمیم گیری است. این شما بیده امام در میان دو خوا بنده طبعاً صبر رئیس جمهور "طوب دیگور" (یعنی حزب کذا) هر طرف که بخواهد آن طرف می رود است؛ اما هر طرف هم که بخواهد دلگیری و در نتیجه داوری آن طرف دیگر را با حق خواهد گفت و در نتیجه برای حق به آتش بینا دعوی طرفین بدل خواهد شد.

ولی بهر حال در این میان چیزی به توده های مردم نرسیده است. پس اینجا چه؟ در آن بالا هر چند با هم که میثاق وحدت بسته شده است آرامشی در جامعه نخواهد آنجا مید. زیرا اساس قضیه، مخالفت بنی مدرونا رضایتی برخی معافل بورژوازی ز خود "سریها و خودکامی های حزب جمهوری اسلامی نمیباشد؛ بلکه بیزاری توده های وسیع مردم از استبداد دلاجم گشسته این حزب و نقض حقوق مردم است. امام" برای میانشست کشور... در این موقع حاس" یعنی در شرایط جنگی موجود، که بخشی از خاک کشور را اشغال تجاوزکاران است، نیرو وحدت مردم و ملی داخلي تا کبر دارد. لیکن این وحدت و ملی در قدم اول با غلامی یافتن از این استبداد که برهم زنده است اصلی وحدت مردم و نا قضا ملی داخلی است. قابل حصول است.



اما پس از هفت ماه سکوت سرانجام در دو شنبه شب ۲۵ اسفند به نیهای انتشار داد، که همچون آب سردی بر آتش اختلافات میان مقامات حاکم اثر گذاشت. ظاهراً بحران که با سخنرانی بنی مدرونا ۱۲ اسفند ۵۹ و ظاهراً با نظم آلوده مسردم تهران به دستگای حاکم اقتیاده بود و به محض رسیدن به پایتخت و فرودگزی کرد، البته بحران حکومتی اخیر به نیای بقیه خو طبه گرا نیای که سران حزب منحوس از قبیل از سران ۱۴ اسفند چیده بودند و وفادار آن همان یک روز قبل از آن بر خمینی آنگاه رگشت و قطع چند روزه دیها را پیش را تقریباً به تهریا مید کردید - آغاز زنده بود؛ لیکن اینجا رخم مسردم تهران غلبه قدرت استبداد آبی شینگا را نه حزب و مطبوعات آن آبت الله یعنی مطبوعات از یک بحران حکومتی صرف خارج ساخت و به خیال با ن گذاشت.

طبعاً به نیهای امام تا شهری بر روید و مخالفت فرا بیده و همه گیر مردم با حاکمیت تاراج دلالی - ملاکی جدید و تجسیم تشکیلاتی آن یعنی حزب جمهوری اسلامی نمیتوانند داشته باشد، همانطور که در گذشته هم اینگونه بیانیها به اعتصابات، بست نشینیها و درگیری های سیاسی مردم پایا ن نداده اند. شاید برخی وعده و وعیدهای موجود در این بیانیها نقش قنوس سگنی را برای توده ها ایفاء کند و در میان آنها دربار به بهبود یافتن اوضاع امیدی ظاهر سازد، لیکن همانطور که گفته شد تا شیر آن همان تا شیر قوس ممکن است و در نتیجه جنگلی از آنکه اثر تشکیلی اینگونه بیانیها با پایا ن پذیرفت و

هنگامیکه معافل سرمایه مالی آمریکا در مقابل قتل جوانان سیا هیوست مردم زادت به عدم خشونت و توسل به دعا می کنند خشم توده های مردم در مقابل این جنایات به حالت جوشش و غلبان رسیده است. پلیس آمریکا با پیگیری نیم بند خود در ارتباط با پیدا کردن قاتل این جوانان اقدام کرده که قاتل از روی ترجمان جوانان واکشسته تا آنها را از مطبوعات زندگی در محیط آنچنانی آورده سازد؛ ولی غایب این مطلبه مضحک یا فداگانه انگیزه قابل درست منطقی است یا سیاست سرمایه - داری آمریکا برای غلامی از "مطلبه سیا ها"، طبعاً به نیهای آمریکا همیشه از خون جوانان سیا می که به بیایه های پوچ بدست پلیس (که خسودرا "افسران صلح" می نامند) قضا می میشوند، رنگین است. ولی توده های مردم ساکت نبوده اند. خود اینکه دولت تریگان کوچکترین توجهی به این مسئله نموده است به علت خشم روزا نزون مردم است. وقتی یک انسان سیا و با یکی از اقلیت های ملی در آمریکا کشته شود که معمولاً بدست پلیس است، پیگیری صورت نمیگیرد. بطور مثال وقتی در شهر هوستن در ایالت تکزاس یک مگزیک آمریکا می بدست پلیس کشته شد قاتل فقط به برداخت یک دلار محکوم گشت. و این توهی است که امپریالیسم آمریکا به اقلیت های ملی تحت ستم نشان میدهد. برای توده های تحت ستم در آمریکا شرایط به درجهای وخیم است که آنها دیگر منتظر نخواهند آمد که به موعظه ها نشی گوش دهند که آنها را به انفعال در مقابل ستم و خشونت روزمره طبقات حاکم در آمریکا فراموش خواند. آنها به انتظار نخواهند نشست تا قاتلی به دنبال تبلیغات نژادپرستانه همیشه حاکم جان جوانان آنها را

اخبار حمله موشکی به اهواز و دزفول

اهواز

از روز جمعه ۱۰ اسفندماه ۵۹ تا روز چهارشنبه ۲۰ اسفندماه ۵۹ - سستی های مزدور ۳ ساراهواز را مورد حمله و خرابی موشک های روسی خود قرار داده اند. تلفات اول زدوم با توجه به اینکه موشکهای بزرگی شلیک شده بود در ضمن در نقاط پر جمعیت اما - ست ننموده بودند، تلفات جانی زیادی ببار نیامده بود ولی آخرین حمله موشکی رژیم جنایتکار صدام از موشکهای ۹ متری نیز استفاده ننموده بود که متأسفانه اسن موشکها در ۲ نقطه پر جمعیت شهر که هر دو هم از نقاط مرکزی ویا شبن شهر (مخلات زخمکن نشین) باعث خسارات مالی و جانی فراوانی گشته است. حضم عجیبی مردم اهواز و مخصوص محلاتی که موشکها در آنها افتاده بود را فرا گرفته است. مردم بسیار با راحت هستند. ناراحتی را حمله دد منشا نمیشی ها، ناراحتی از ستمهای سازش و تسلیم در برابر آنها و ناراحتی از جنگ قدرتی که آن یالا ها راه افتاده و... و بالاخره ناراحتی از دروغ پردازیهای مقامات مسئول و مساعدت هایی که برای نجات موشک زده ها از طرف آنها بعمل میآید. سپس عظیم جمعیت برای کمک به محل های مورد هجوم رفته بودند ولی هیچکس را اجازه یاری نمی دادند و خودشان با سولدوز این کار را انجام میدادند که مردم ناراحت شده و میگفتند اگر حتی کسی زخمی شده و زنده مانده با اسن شریب از بین خواهد رفت، به ما اجازه دهید با اسن نیروی وسیع خودمان با دست خودمان کار کنای زدن آوار و بیرون کشیدن جملها و رخمی ها را انجام دهیم که اجازه نمی دادند. تلفات با یستی بسیار زیاد ترا از اسن جبری باشد که اخبار اعلام کرده است و حدودا ۵۰ تا ۶۰ نفر شهید و سعادای از اسن بیشتر زخمی ساید باشد.

دزفول

دزفول را هم موشک و خمپا توپهای دور رن طی اس مدت زده اند. روز ۴ شنبه ۲۰ اسفندماه گلوله یکی از توپها به ما تیس حامل کپسول های گاز مرف خاکی اما ست نموده بود که به مدت یکی دو ساعت اسفا را اسن کپسول ها ادا مه داشت و کلی ساعت رعب و وحشت در مردم شده بود.

در آبادان ...

انفلسون را به اسن امر آگاه کرده اند که رهائی مهس بدون اردست دادن بهر سس فرسندان ممکن نیست. محصوما کمونیستها به واقعیت اسن که سس جامعه فرما به داری و سوسیا لیمم دره عظمی است که ساندنا جون کمونیستها پر شود. در عمل پی برده اند ولی بدان که او را دل پر رجوع اسن رسن همه حساب حسابکاران. و نعا ملت بهرمان سترای مرکزی متجاوز سس به سسن عمر سمان به انقلاب جوسمان وسه شرف و حیثیت ملی مان خود را ردگار را رسر دوشود ساسن ار لوت مزدوران یاگ کرده با ادا مه انقلاب ممکن کرده. سانسرف و حیثیت مان همسره سرنسند ساسن

ستاد مقاومت خک جنوب - ۵۹/۱۲/۱۰
اتحادیه کمونیستهای ایران - آبادان

اخبار جنبه های آبادان از ۲۵ بهمن تا ۱۳ اسفند

در اسن مدت سیزد سیروهای دوطرف فقط به نبرد توپخانه کتفا کرده اند و هیچ پیشروی و یا عقب نشینی در هیچکدام از طرفین درگیرانجام نگرفته است. اسن سیر در جنبه های نیاصیه و ایستگاه هفت شدید تر سوده و بعضی شنها نبرد توپخانه سسها عتها ادا مه داشته است. جاده عبور و مرور تا مین تدارکاتی دشمن در روزها بوسیله آتش نیروهای مامدتها قطع میگردد ولی در شبها امکان رفت و آمد دارند.

در کناره های اروندرود نیز درگیریهایی پراکنده بوسیله شنگهای سبک و توپهای ۱۰۶ و خمپاره های ۱۲۰ میلیمتری روی زده و مزدوران بعضی همچنان از پشت اروندرود شهر را به توپ و خمپاره می بندند. در تاریخ ۵۹/۱۲/۹ بکدسته از نیرو های متجاوز که آشکارا به سنگر کنی مشغول بودند از طرف رزمندگان مدافع کناره های اروندرود شنا ساشی و بوسیله خمپاره مسورد حمله قرار گرفتند که از چهار خمپاره سه خمپاره اول به آنها اما سستگرده و خمپاره چهارمی تعدادی از آنها را کشته و زخمی نمود. در جنبه خونین شهر نیز نیروهای ما از اسن سمت پل مواضع دشمن را در خونین شهر به خمپاره بسته و نیروهای ارتش متجاوز باعث نیز مواضع نیروهای ما را به خمپاره بسته اند و هیچ پیشروی زهیج یک از طرفین صورت نگرفته و عدم برنا مه برای حمله بدشمن نیروهای ما را پیش از پیش خسته کرده است.

در اسن مدت گلوله باران شهر بوسیله توپهای خمسه خمسه و خمپاره های مزدوران بعضی بطور مداوم ادا مه داشته و هر روز تعدادی از هم میهنان ما شهید و مجروح گردیده اند. احمد آسادو کوی صدق از مناطقی بوده اند که بیشتر از همه جا مورد حمله دشمن سوده اند. پالایشگاه آبادان نیز همچنان در آتش میسوزد و دود شیطی از آن بلند میشود.

خبر دیدار رهیت به اصطلاح بررسی جنگ مردم ایران با رژیم سحا و عراقی گرچه بعضیهای سازش در سس فرماندهان را سستو برداده، ولی بسیاری از رزمندگان سازش را بمعنای سوسسی سسیم در مقابل زورگوشی های دشمن میبندارند. وعده ای بی - کوبند با سازش با رژیم متجاوز سست خون شهدای ما پایمال خواهد سسد.

مردم با قی مانده در شیر سیزما زش را در شرایطی که عا ملیس به سسمة کننا روویرانی سرکوب شده اند خیا ننی بزرگ به ملت ایران میدادند و میگویند اسن پس هر دولت مرتجعی اسن رکن را پیدا خواهد کرد که گوشه ای از میهن ما را مورد تجماسوز قرار دهد.

اتحادیه رزمی از کشورهای ...

رنا بد. اگر کسی با بدست دست به گستاخا بقلایی، البته به دعا بردا اسن هیئت خاکمه "ارزوی ترحم" برای راحت سرنگاست که با ید عا سنا بسد کردن اسن انگلهای حامسسه مردم در یک شورش عمومی سرنسند.

بهشتی و شرکاء بزرگترین باند دلالی ایران

مبارزه کارگران گمرک جنوب تهران

گمرک جنوب تهران واقع در خیابان پادآوران (آرامگاه سابق) قدیمیترین گمرک تهران میباشد و کالاهای تجارتهای بسیاری را انجام مینماید. تخلفات گمرکی در این گمرک بسیار زیاد است. بیپسند اینکارگران از کارمندان اداری جهت وظایف گمرکی و شرکاء رگران آنها را تشکیل و همگی تابع دولت میباشند. تعداد پیرمندان کارگران گمرک تهران حدود سیصد نفر میباشد. مردمان زحمتکش همان ناحیه هستند. اینان تابع قانون کار نیستند. قبل از انقلاب کارگران از مزایای آغافه کاری محروم و نیز هر شش ماهه برای بریکم و حقوق بیمه ان پادانی که قسمتی از حقوق حقه نبرداختی آنها را تاویل میشده دریافت مینمودند. سال قبل همزمان با تقلیل واردات کشورهای مازفا فله برداختی های آنها قطع و فقط یکبار پادانی به آنها تعلق گرفت و قرار کردیدیک ماه پادانی شش ماه دوم که طلبکار بودند پادانی برداختی کردند. تاکنون نه تنها پادانی قبلی برداخت نشده بلکه دولتی پادانی با دانی استحقاقی اعمال آنها نیز به سر نوشت پادانی قبل دچار شد. پس از رفتن مدیرعامل گمرک فیروزانه کاری و آمدن آقای کی نبادی، کارگران پیش خود گفتند یک پادانی در صورت نیست به پادانیته باشند. ولی بعد از دو ماه از آمدن آقای کی نبادی نه تنها قدیمی برای کارگران گمرک برینداختند بلکه تا تاریخ ۱۳/۱۲/۲۵ هنوز عیدی خصوصی هشت دولت جداگانه با حقوق و مزایا هفتروزه و پادانی به این زحمتکشان برداخت نشده است. کارگران هیچگونه حقوقی ماکوچینی کفاف با احتیاج زندگی روزانه مان هم نمیشود و دلخوشی این بود که با پول عید جداگانه بسیاری بچه ها پادانی ایسای نوخریداری کنیم چرا اینها که دم از مستقیم میزنند و خود را انقلابی معرفی می نمایند، به همه کارمندان تا این تاریخ عیدی خصوصی خودشان را نبرداختند دولتی همسای هنوز تا شب عید چیزی نداده اند. بالاخره در صبح دوشنبه ۱۳/۱۲/۲۵ کارگران تصمیم میگرفتند آخرین سلاح خود را یعنی اعتصاب استفاده نمایند. بلافاصله در سالن گمرک تجمع و انبیا را تعطیل میکردند و خواستار ملاقات با مدیرکل و مسئول امور مالی گمرک میشوند. آقای کی نبادی مدیرکل دوروز است بخاطر ترس از کارگران در محل کار خود حاضر نمیشود. معاون امور مالی اظهار میکند که چسک نوشته شده ولی از طرف وزارت دارایی تا مین اعتباری برای برداخت وجه نشده است. یکی از کارگران میگفت اینها شای که حق ما را نمی دهند، خودشان فدا انقلابند. اینها عملاً با کارکنی میخواهند که مردم را بدبین نمایند. یکی دیگر از کارگران می گفت ما که پول زوری از دولت نمیخواهیم که بدولت تحویل شود حامل تخلیه و بارگیری و انبارداری که بصورت عوارض گمرکی بدگمرک برداخت میشود، قسمتی از آن را بعنوان پادانی که حق عیدی خصوصی خودشان را با ما میدهند. تا این ساعت، ساعت

چنانکه همه اطلاع دارند در همان اوان تشکیل رژیم جمهوری اسلامی بانکی بنام بانک اسلامی بوجود آمد، که بهمداران آنرا گروهی از سرمایه داران و همچنین عده ای از مردمان عادی تشکیل می دادند. در همان روزهای اول آیت الله بهشتی بدون هیچ دلیلی ۲۵ میلیون تومان از حساب این بانک برداشت کرد (درواقع بالا گفتید) اما پس از دستاورد ملی شدن بانکیها این بانک برچیده شد و جای آن سازمانی با نام اقتصادی انقلابی ایجاد گردید. این سازمان در حال حاضر بزرگترین سازمان اقتصادی خصوصی کشور را با ۶ سهام دار میباشند. یکی از این سهام داران آیت الله محمدحسینی بهشتی میباشد. این سازمان یعنی سازمان اقتصادی اسلامی آقایان بهشتی و شرکاء هم اکنون واردات اساسی کشور نظیر آهن و سایر نیازمندیهای ضروری را در پهنه اعتبار خود گرفته و از این رهگذر بخور بخور غریبی را برآورداخته اند. برآورداختن سرمایه داری انحصاری انگلی متکی به واردات ودلالی انحصارات بیگانه به استفاده از قدرت دولتی، که زمانی شاه و دارودسته درباری نمابند، آن بودند، همینست. حالا جناب بهشتی و شرکاء به این بیایدگی مفتخر شده و راه آن مایمون را میروند. همچنین آقای بهشتی از گذشته برای ارتباطات خصوصی با بازرگانان ایرانی در آلمان بوده اند، که قاسم نوجاهات آنها مدتی برای ریاست جمهوری ایشان نقشه می کشیدند!


آقای بهشتی در این باره چه میفرمایند؟! *

داستان نوار مبروف حسن آیت، همکار کودتای معروف دکتر باغی و وکیل کنونی تهران در مجلس شورای اسلامی، راهه پیدا دارند. بسبب از افتخار این سوار، آقای آیت جدیدی با ریاضتکار پرور در سری خود دکتر باغیانی ملاقات و جلسه داشت. اما در یکی از این جلسات آقای آیت الله بهشتی هم حضور داشتند. اکنون ممکن است سوال شود که حساب بهشتی در جلسه ای که آقایان آیت و دکتر باغی، کودتای آپریکاشی معروف و جدیدی را هدایت حاشی در کودتای ۲۸ برداد، سرکار کرده اند. جدکاری دادند تا بعد ششای برای دگردوسی همای در برده بود!

ارگان

اتحادیه کمونیستهای ایران

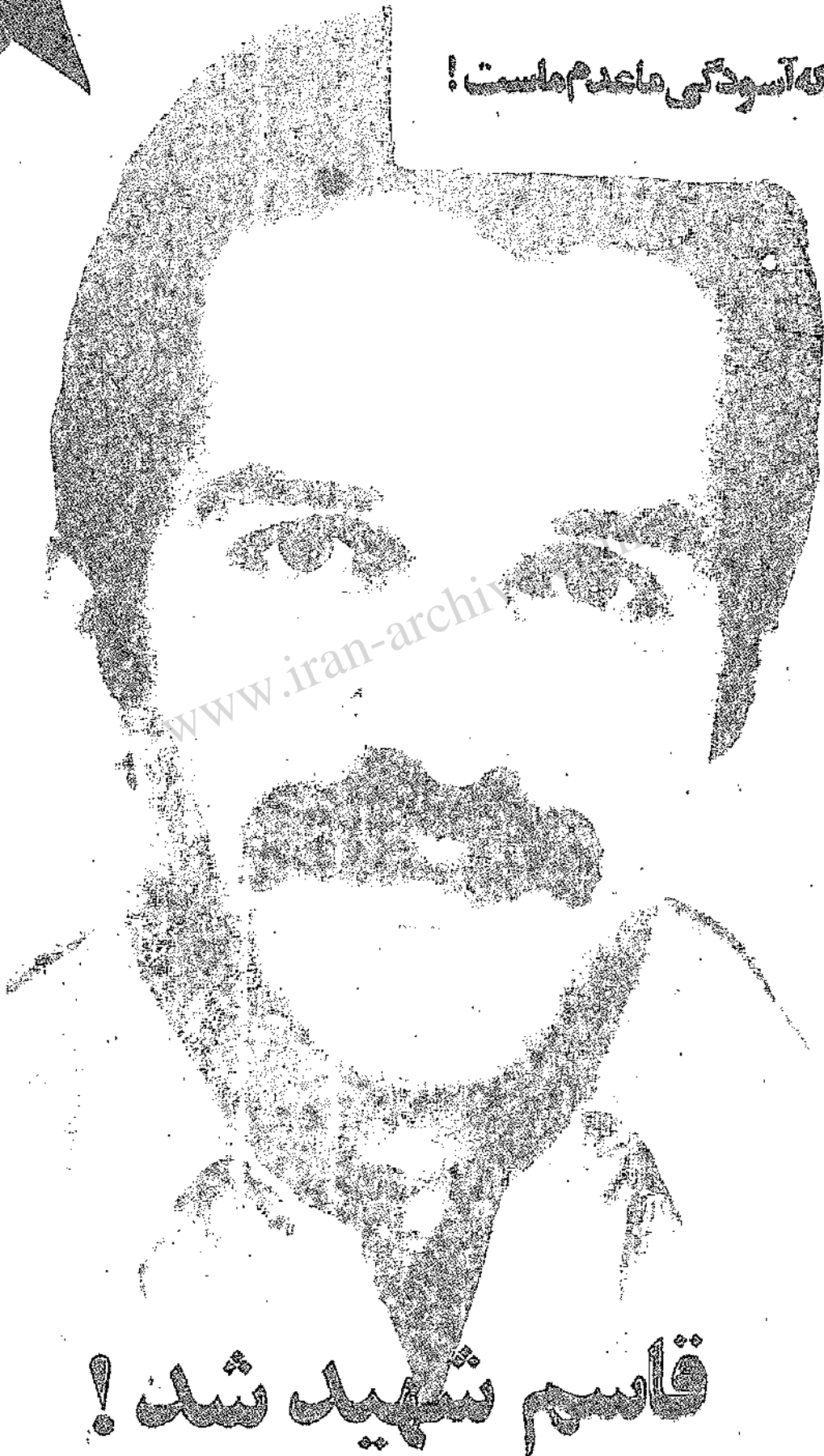
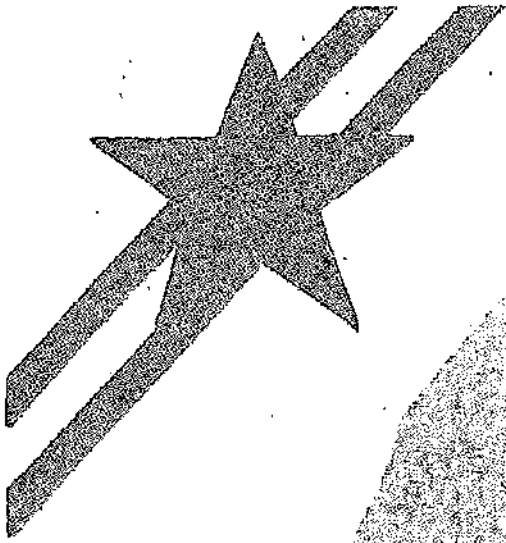
را بخوانند و در میان مردم بخش کنند



بازده، اعمام و همکاران ادا مدوه حکومتی و بازرگانی صورت نمیکرد. آخر وقت همان روز کارگران مدخواستی نمود رسیده و کار خود را کردند.

ما زنده برائیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ملست!



قاسم شهید شد!